

# بنیاد مطالعات ایران

## برنامه تاریخ شفاهی

خانم مریم شاملو

بنیاد مطالعات ایران

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

برنامه تاریخ شفاهی

\*\*\*\*\*

صاحبہ شوندہ : خانم مریم شا ملو

صاحبہ کنندہ : خانم مهناز افخمی و  
سیدولی رضا نصر

واشنگتن ، دی . سی . ۱۶۵۰۱۹۸۳ و

۹ اکتبر ۱۹۹۱

فهرست مطالب مندرج در مصاحبہ شماره (۱) با خانم مریم شاملو

صفحه	موضوعات
۱ - ۴	۱ - خاطرات دوران کودکی ، آموزش متوسطه در انگلستان و فرانسه همکاری با سازمان زنان فرانسه .
۵ - ۸	۲ - بازگشت به ایران و برداشت اولیه از محیط ، شروع کار در دانشگاه و مشاهده تضادهای فکری در بین دانشجویان بدلیل تفاوت‌های طبقاتی .
۹ - ۱۰	۳ - تغییرات قابل ملاحظه در وضع زنان در ایران .
۱۱ - ۱۲	۴ - شروع مخالفت با پیشرفت‌های زنان در سالهای ۱۹۷۷ - ۱۹۷۶ .
۱۳ - ۱۶	۵ - همکاری با گروه تحقیقاتی سازمان زنان ایران و تشکیل گروههای آگاه سازی .
۱۷ - ۲۰	۶ - گروههای مختلف زنان در داخل تشکیلات سازمان .
۲۱	۷ - تغییرات مهم در وضع زنان در دهه ۷۰ .
۲۲	۸ - آغاز شرکت زنان در تظاهرات .
۲۳	۹ - فضای اجتماعی - سیاسی در آستانه انقلاب .
۲۴	۱۰ - همکاری با گروههای سیاسی مخالف رژیم ، تغییرات جو سیاسی در دانشگاه .

۱۱ - جلسات در منزل آقای حاج سیدجوادی .

۱۲ - پشتیبانی گروههای مدافعان حقوق بشر از خمینی و خودداری از طرح مسائلی که موجب بر ملا شدن تفاوت‌های فکری و فلسفی می‌شد .

۱۳ - طرز فکر اعضاء جبهه ملی ، همکاری آنان با بازارگان ، تصور اینکه خمینی بصورت رهبر مذهبی عمل خواهد کرد و در سیاست مداخله نخواهد کرد .

۱۴ - انتصاب بختیار و مخالفت جبهه ملی با حکومت او .

۱۵ - گروه بختیار و برداشت آنها در مورد حقوق زن . شدت یافتن تظاهرات .

۱۶ - اعتقاد با اینکه با تغییر رژیم مساوات حقوق زن و مرد خود بخود اجرا خواهد شد .

۱۷ - مرتبط ساختن ایران و اسلام در جریانات ضد غربی در شروع انقلاب .

۱۸ - تجربه زنان در اقدامات دسته جمعی و کشانده شدن عموم به یک بازی که نتیجه نهایی آن برهمه مجہول بود .

۱۹ - نداشتن نقشه و برنامه کاربرای آینده . مجاهدین و توده ایها تنها گروههای متشکل .

۲۰ - تغییر محیط بعد از بختیار - موضوع چادر و هم ردیف شدن آزادی زنان با فحشا .

۲۱ - نطق بنی صدر در مورد زنان - قدرت مردان در سطوح مختلف در مقابل زنان .

۲۲ - سازمان زنان زیرنظر دختر باز رگان ، حمله به  
برنامه های گروه آگاه سازی در سازمان زنان تقسیم  
زنان به فرشتگان و فواحش .

۳۸

۲۳ - طالقانی یک مجاهد توافق حجاب بعنوان "اونیفروم  
جنگ" . عدم مخالفت سازمان زنان مسلمان با لغو  
قانون حمایت خانواده .

۳۹

۲۴ - تظاهرات عظیم ضد چادر و تظاهرات بسیار محدود برلئ  
قانون حمایت خانواده .

۴۰

۲۵ - تغییر در رفتار دوستان و خانواده در مورد تقش و  
در فعالیتهای زنان .

۴۱

۲۶ - مشکلات روزمره تماس با مردم ، ترک دانشگاه ،  
شکست در زمینه تشکیل گروه زنان در قالب یکی از  
احزاب ، عدم توجه گروه حقوق بشر به مسائل زنان  
مگر در مورد زنان زندانی .

۴۲ - ۴۸

۲۷ - برداشت از مسائل زنان بعنوان مسائل دست دوم و  
جنبه و تضاد این طرز فکر با توجه خارق العاده ،  
دولت در زمینه وضع مقررات و تعیین ارزشها ، تضاد  
در برداشت زنان مجاهد از نقش زن .

۴۹ - ۵۰

۲۸ - افسانه قدرت جنسی زن ، حالت روانی نا متعادلی  
که سران دولت در سخنانشان در این زمینه نشان  
میدادند ، طرح جدی مسائل چون "اثر اشعه موسی  
زن و یا لاک انگشت او بر قوه تعلق و تفکر مرد"  
توسط زمامدارانی چون رئیس جمهور ، مسئله تلاش  
روحانیون در بدست آوردن قدرت از دست رفته در  
مورد مسائل مربوط به قوانین خانواده ، برداشت  
کلی از نقش خود و نقش سازمان زنان .

۵۱ - ۵۲

خاطرات ایران بعد از انقلاب

۵۹ - ۵۴

صفحه

سؤال : خانم شاملو خواستم خواهش کنم مختصروی راجع به وضع خانوادگی خودتان که در کجا بدنیا آمد، اید و چه سوابق تحریصی داشته‌اید برای ما شرح بدھید.

خانم شا ملو : من در سال ۱۳۲۱ ایدنیا آمد، در تهران، در یک خانواده تقریباً متوسط با لازبیچگی در مدرسه زاندارگ درس خواندم، یعنی مدرسه فرانسوی، در تهران زندگی میکردم تا سن ۱۲ سالگی که پدرم فوت گردند و پس از فوت پدرم فرستادند مرا به انگلستان. برای تحصیل دوره متوسطه در انگلستان بودم. بعد آمدم به فرانسه، فرانسه دانشگاه بودم، وقتی کارم رادر فرانسه میکردم هم انگلیسی میخواندم هم فرانسه، ایران نسبتاً کم میآمدم، فکر میکردم آن فرهنگی کسے یاد گرفته ام فرهنگ اروپائی است و به آن خیلی عقیده داشتم. انگلستان که بودم در شبانه روزی زندگی میکردم. ولی در فرانسه توی شهر منزل داشتم و تعطیلات راهم میرفتم بیرون، وابستگی من به ایران نسبتاً کم بود.. وابستگی خانوادگی شدید نداشت. وابستگیم بیشتر از طریق زبان بود. به زبان فارسی زیاد دلبستگی داشتم.

سؤال : از نظر خانوادگی فکر میکنید رفتاری که در خانواده میشد یان قشهاشی که بین افراد خانواده میدیدید بعنوان مرد وزن اثری داشت روی طرز فکر بعدی شما ؟

خانم شا ملو : حتیاً توی خانواده من زنها یک نقش خیلی بزرگی داشتند و نسبتاً انسانهای آزادی بودند، باین معنی که هر کاری دلشاون میخواست میکردند، زنهاشی که کار میکردند کم بودند، منتهی همه قوی بودند. بر عکس مردشان، پدر من هسم همینطور، یک تاثیر خیلی کم رنگی داشتند نسبت به زنان. از لحاظ درس و کار و این مسائل هم هیچ فرقی نمیگذاشتند. یعنی خیلی سعی میکردند ( توی خانواده من ) بگویند که حتیاً باید دخترها هم مثل پسرها درس بخواهند و کار بکنند و در هر صورت زنها تصریح میگرفتند. این خوب یک اثری میگذاشت. ولی روی یک سری مسائل دیگر، روابط بازن و مرد، آن یک تموضع نسبتاً سنتی بود. یعنی تاسین ۱۶-۱۷ سالگی من فکر میکرم حتیاً باید ازدواج کنم. یعنی مسئله اول زندگیم، با وجود آنکه مطمئن بودم که درس خواهم خواند و کار خواهم کرد، نمیتوانستم فکر کنم که میشود زندگیم را بدون ازدواج و بچه بگذرانم.

سؤال : تماس اولیه ای که با محیط غرب داشتید، که در سن خیلی کم بود، گفتید در ۱۲ سالگی، آیا مشکل بود؟ واقعاً عادت کردن به محیط دیگر و زبان

و فرهنگ دیگر چطور پیش‌آمد؟ آیا اشکال داشتید؟

خانم شاملو: خیلی مشکل بود. سبب شد که من تئفرخیلی شدیدی نسبت به انگلستان داشته باشم. با وجود آنکه زبانشان را خیلی دوست دارم و بعدهم دنبال کردم کارهایم را، الان هم تقریباً "هیچ وقت انگلستان نمیروم". دوست انگلیسی هم اصلاً ندارم و خیلی برایم مشکل بود.

سؤال: چرا؟ چه چیزی این حالت را پیش‌آورد؟

خانم شاملو: شاید کمبود عاطفی که در هر صورت بمن تحمیل شده بود. هم‌آن زمان و هم‌آن طرز زندگی بمن تحمیل شده بود. بر عکس فرانسه را احساس می‌کردم خودم انتخاب کرده‌ام. ستم هم بیشتر بود و آزاد تر بودم.

سؤال: هیچ خاطره خاصی از این دوران اول تماس با غرب دارید؟ چیزی که بنحوی خوب باید اثربخش باشد؟

خانم شاملو: خیر. وقتی که انگلیس بودم، نسبت به انگلیس‌ها احساس برتری می‌کردم. فکر می‌کردم که برترم و یک مقدار چیزهای آنها نمی‌فهمند. نمی‌توانند بفهمند، و این باعث شد که یک مقدار چیزهای آنها را هم من نفهم و نتوانم اصلاً درک بکنم.

سؤال: این چیزها مربوط می‌شد بیشتر به آداب و رسوم یا مسائل مذهبی یا ...؟

خانم شاملو: بیشتر آداب طرز زندگی و روابط مردم با هم دیگر. این را بعداً در فرانسه دیگر احساس نکردم. راحت‌تر یک مقدار چیزهای را قبول می‌کردم. شاید هم برای اینکه نزدیک‌تر بود به سیستم ایران.

سؤال: آنوقت از بجای میدانستید چه رشته‌ای می‌خواهید بخوانید؟

خانم شاملو: خیر. اصلاً، شخصاً بیشتر استعدادم در ریاضی بود و بعد آن جامادرم تصمیم گرفت، چون زبان را راحت‌یاد می‌گرفتم و نسبتاً "بچه بودم" (۱۲ ساله بودم که آدم پاریس)، آن زمان می‌توانستم در واقع هر رشته‌ای را بخوانم، در واقع خیلی برایم روش نبود. همان‌طور که گفتم برای من کسی صحبت‌آینده. را اصلاً به

آن معنی نمیکرد . میدانستم که بایست درس بخوانم ولی مسئله اول " کاربیسر " ازدواج بود .

سؤال : مرحله بعدی پس از اتمام تحصیلات چه بود ؟

خانم شاملو : باشوه‌آینده ام توی فرانسه آشنا شدم که اوهم ایرانی بودولی با همیگر همیشه فرانسه حرف میزدیم . یعنی حتی ازلحاظ زبان هم فارسی اصلان" بین ما وجود نداشت . بکلی قاطی شده بودیم با فرهنگ فرانسه . بعدکه ازدواج کردم و بجه دار شدیم و درسها مان تمام شد و تعمیم گرفتیم برگردیم به ایران . آن زمان هم باز برای شخص من خیلی مشکل بود . دلم نمیخواست برگردم . فکر میکردم که جائی و کاری دارم و توی فرانسه میتوانم زندگی بکنم . سال ۱۹۷۰ برگشتم به ایران و این اوقات سال مبارزات زنان بود ، توی فرانسه که برایم جالب بود . فکر میکردم که جایم آنجا است یعنی کار اساسیم میتوانست توی فرانسه باشد .

سؤال : در زمینه کار مبارزات زنان در فرانسه از چه طریقی با نهضت آنها آشنا شدید ؟

خانم شاملو : سالهای ۶۵ و ۶۶ مسئله سقط جنین در فرانسه ممنوع بود و اولین مبارزات روی این مسئله شروع شد که تعدادی از زنانه جمع شده بودند و مبارزه و اعتراض میکردند . این مصادف با زمانی بودکه یک سری کتاب هم درآمدند . کتابهای جدید بعد از آن کتابهایی بعد از جنگ " سیمون دوبووار " و دو سه نفر دیگریک مدتی چیز جدیدی نوشته نشده بود ، بعد کتابهای دیگری هم درآمد و در ضمن مبارزه تقریباً " خیابانی شروع شد .

سؤال : این تماس اولیه در محیط دانشگاهی بود یا از طریق دیگر ؟

خانم شاملو : بله . در محیط دانشگاهی بود . اول دانشگاهی بود ، بعد هم از طریق رادیو وتلویزیون و خوب نسبتاً " جدید بود . همه اینها توی فرانسه جدید بود . چون در سال ۱۹۶۰ در فرانسه یک زن نمیتوانست حتی حساب بانکی بدون اجازه شوهرش داشته باشد . سقط جنین که ممنوع بود . زن اجازه کار نمیتوانست داشته باشد اگر شوهرش موافق نبود . یک سری مسائل اولیه واقعاً " مطرح بود .

سؤال : آنوقت شما با این تشکیلات بطور رسمی همکاری میکردید یا با آنها از دور ارتباط داشتید ؟

میشد ؟

خانم شاملو : خیلی باز بود . یعنی دستعوان کاملاً باز بود . من شخصاً پسک چهار جویی درست کرده بودم که سعی بکنم راجع به بعضی مسائل بخصوص صحبت حتماً بشود . ولی معمولاً آزاد بود ، خیلی وقت‌ها هم اصلاً نمیشد جلوی صحبت زنان را گرفت ، در باره بعضی از مسائل ، وقتی مسئله ای خیلی جالب بود گروه تقریباً زندگی خودش را میکرد ، راهی را پیش میگرفت و نمیشد در آن زیاد مداخله پسما نماعت کرد .

سؤال : درجه زمینه های بیشتر دوست داشتند صحبت کنند ؟

خانم شاملو : در زمینه های عاطفی ، جنسی ... خیلی راجع به مسائل جنسی میخواستند صحبت بکنند ، و باهم راجع به مسائل بگویند و بشنوند . بعد ، راجع به تصویر مرد . آنهم برای من خیلی جدید بودکه خیلی احترام نداشتند برای مردها ، رویه‌مرفت . با آنکه اغلب واپستگی شدید مالی داشتند با شوهرها شان ، با پدرها شان ، ولی حتی در سطح نظافتی هم مرد خیلی برایشان ، با نصورت قابل احترام نبود .

سؤال : راجع به مسائل حقوقی یا شغلی یا تفاوت‌هایی در زمینه تساوی حقوقی چطور ؟

خانم شاملو : بله روی این مسائل هم بحث میشود . حقوق ، مخصوصاً "در درون خانواده ، خیلی برایشان مهم بود ، که دقیقاً بدانند چه حقی دارند ، حقوق آنها در باره بچه ها و آینده بچه هاشان ، کارهای مالی بچه هاشان . اینها برایشان خیلی جالب بود و صحبت میکردند . اغلب آنها خیلی وارد بودند با این مسائل .

سؤال : آنوقت آیا قرار براین بودکه این گروهها بنحوی مرتبط شوند بیسک سلسله تحقیقات و یا بطور مجرماً ؟ چون صحبت اینها میکردیدکه در دانشگاه با اینستی دزی در زمینه مسائل زنان داده میشد . آیا اینها بهم مربوط بودند ؟

خانم شاملو : بله . یعنی در واقع خیال داشتیم که این را در سطح سازمان زنان امتحان کنیم و بعد بصورت یک تحقیق چاپ بشهود و یا بصورت یک جزو در آیینه

و نمونه بشود برای گروهها و جاهای بعدی مانند وزارت خانه‌های دیگر و هر کجا که فکر می‌کردیم زنها بودند، حتی اگر گروه آنها کوچک بوده فکر می‌کردیم با استرسی یک چندین آگاه سازی نشود، که بتوانند فکر بکنند راجع به آینده. و کار خودشان. آنوقت در سطح دانشگاه هم برای پیاده کردن این برنامه جای خیلی مناسبی بود.

سؤال: آیا تفاوتی بود بین نحوه بحثی که درسازمان می‌شد و آن مقداری که گفتید در دانشگاه در کلاسها انجام می‌شد؟ آیا محیط متفاوت بود و طرز بحث فرق می‌کرد؟

خانم شاملو: بله، محیط خیلی متفاوت بود. برای اینکه زنانیکه درسازمان زنان بودند سه چهار نوع زن بودند. زنهاشی بودند که خیلی رحمت‌کشیده بودند، کارکرده بودند، بیکرتبه اداری رسیده بودند و آنها خیلی وقت‌ها سعی می‌کردند درواقع ادای مردهارا دربیا ورند. برای همین فکر کردن در بعضی زمینه‌ها برایشان مشکل بود. یعنی فکر می‌کردند اگر یکنواختی نوع تفکرشان با مردها از بین برود ممکنست کارشان را ازدست بدهند. فکر نمی‌کردند که نحوه دیگری هم وجود دارد برای زندگی. در سازمان زنان، در این گروهها، نحوه تفکر متفاوت بود، این تیپ زنها بودند ولی در ضمن زنانی هم بودند که از لحاظ فکری می‌توانستند کاملاً "آزاد باشند". جالب اینجا بود، زنهاشی بودند که سطح کارشان خیلی پایین بود، یعنی چیزی شناختنده از دست بدھند، ولی بر عکس خیلی چیزها می‌توانستند بدست بیا ورند هم از لحاظ فکر کردن وهم از لحاظ قانونی و شخصی. همینقدر که میدانستند که شوهرشان نمی‌توانند طلاقشان بدهد این یک مسئله‌ای بود. وقتی با آنها صحبت می‌شد می‌گفتند که ممکنست که بخواهم از شوهرم جدا شوم. حتی تصور اینکه اینها بتوانند زندگی دیگری بکنند و اینرا به زبان بیا ورند برایشان جالب بود.

سؤال: زنهاشی که گفتید ادای مردها را در می‌آورند از چه جهت بود؟ از نظر کار اداری و یا از نظر تصوراتی که در باره نقش زن داشتند؟

خانم شاملو: تقریباً هردو، یعنی از لحاظ کار اداری شدیداً. بعدهم از لحاظ نقش زن حتی در درون سازمان زنان این مسئله احساس می‌شد. در گروه تحقیقات هم که راجع به این آگاه سازی فکر کرده بودیم بیشتر برای این بود که سعی کنیم کمی شک توی فکرشان بیا وریم که در باره نقش خودشان یک کمی بیشتر فکر بکنند. برای اینکه زنان موفقی بودند، از لحاظ اداری، منتهی بازغالباً خیلی وابسته بودند از لحاظ فکری نسبت به مردها و شوهرانشان.

سؤال : از نظر کار اداری و سمت هایی که داشتند اینها افرادی بودند که در سطوح  
بالاتر بودند ؟

خانم شاملو : بله .

سؤال : اینها بعنوان مدیر اعتماد بنفس داشتند ؟

خانم شاملو : بله . در آن رشته ها هم خیلی ادای مردهارا در می آورند و خیلی خوب  
از عهده کاری که قبول کرده بودند برمی آمدند . و چون به آنجا رسیده بودند فکر  
می کنم دلشان نمی خواست "ریسک" بگنند ، حتی از لحاظ شخصی ، بعضی از آنها  
می آمدند ضحبت می کردند ، می گفتند بله این گروهها خیلی هم بدرد نمی خورد . البته  
همیشه می آمدند در گروه ، از زیر شرکت در گروه در نمیرفتند ، ولی سعی می کردند  
بگویند که خیلی هم بدرد نمی خورد و حالا مسئله اینست که بزنانها آزادی داده بشود که  
درین بخواشنده برسند به پای مردها ، مثل یک مسابقه . ماسعی کردیم در گروه  
تحقیق بآنها بگوییم که مسئله مسابقه نیست و شاید آدم باید فکر بگند ببینند  
خودش چه می خواهد ، شاید اصلاً آن کاری را که مردها می خواهند بگنند اون خواهد  
بگند ، این برایشان یک کمی ترسناک بود .

سؤال : یعنی در حقیقت اینها که توی یک "بوروکراسی نسبتاً" مردانه کارکرده  
بودند جلسات آگاه سازی و اصولاً طرز فکر یک مقدار "رادیکال" را بهم سوت  
تهدیدی میدیدند نسبت بآن چیزی که بدست آورده بودند ؟

خانم شاملو : بله . فکر می کردند ممکن است آن از دست برود . بنابراین در واقع  
نقش زن و مرد از دیداین نوع زنها نوعی با پست تغییر بکند . می بایستی که زنانها برسند  
به تساوی ، منتهی توی همان راهی که مردها رفته بودند . چون در واقع این زنها  
زنای نمونه ای بودند منتهی نمونه ای خیلی مردانه از پیشرفت .

سؤال : یعنی در حقیقت نقش یک انسان را در جامعه می خواستند ثابت باشد ولی  
آنها برسند به آن نقش ؟

خانم شاملو : بله . یعنی نقش یکی باشد . درحالی که گروههای آگاه سازی  
می خواستند یک فکر دوباره در باره تمام مسائل بگنند . یعنی فکر اساسی این بود

که در واقع زن اساساً میخواهد عین مرد بشود یانه ؟ بعضی زنها شاید نخواهند بشوند . و در ضمن نقش زن یا نقش یک مادر را شاید یک تعداد زیادی از زنها نخواهند قبول بگنند . راجع به مادر بودن هم خیلی محبت کردیم و یکی دوبار با این نتیجه رسیدیم که خیلی از زنها اصلاً "دوست ندارند بچه را ، منتهر نمیگوینند یا خجالت میکشند بگویند ، و این را من فکر میکنم که در سطح مردها هم میتواند درست باشد . بعضی مردها ممکنست خیلی دلشان بخواهد یک بچه را حمام کنند و با او بازی بگنند ، اما بعضی مردهای دیگر دوست ندارند . در هر صورت بین زنها این مطلب خیلی روشن بود .

سؤال : برای هیچیک از زنهاشی که با آنها در گروه تحقیقات یا دانشگاه یا گروه های آکادمی سازی آیا بجایی رسیده بودید که تفاضلهاشی که وجود داشت بمرحله ای رسیده باشد که ابتدای شکل گرفتن یک "ایدئولوژی" خاص ایرانی باشد ؟

خامن شاملو : در سازمان زنان ، در یک گروه ، رسیده بودیم و مدت آن خیلی کم بود . در گروه آکادمی سازی که در باره آن خیلی حرف زدیم ، چون واقعاً برای من جالب ترین کار بود ، بیشتر از پنج ماه طول نکشید . در واقع خیلی راجع به آن فکر شده بود از قبل و تا آمد شکل بگیره دیگر اوضاع بهم خورد . ولی در یک گروه انتخاب زنان خیلی مشکل بود . انتخاب میکردیم و بعد زندگی گروه و پیشرفت گروه وابسته به شخصیت اشخاصی بود که در آن بودند ، که بعضی وقتها خیلی با هم هم‌آهنگ بودند . گاهی هم نبودند ، بعضی وقتها بین آنها تفاضلهاشی بود که اصلاً نمیتوانستند هم‌دیگر را تحمل کنند . ولی یکی از این گروهها خیلی پیش رفت ، به جای رسیده بود که واقعاً همه و خودمن ، منتظر رسیدن آن ساعت در هفت‌سی بودیم که یک اتفاقی میافتد . اتفاق در حدی نبود که فکر کنیم مثلًا" نلان شخص امروز چه میگوید در باره زندگی یا شوهرش و این مسائل . گروه یک زندگی مستقل پیدا کرده بود ، و رسیده بود به یک نوع فکر جدید و برای من این خیلی جالب بود ، چون هیچ شبیه "مدل" فرانسوی که من میشناختم نبود . بین گروههای آکادمی سازی در فرانسه هیچ وقت عیناً "زنها آنقدر بهم نزدیک نمیشوند . نزدیک میشوند که بهم کمک کنند و فکر کنند که با هم یک مقداری کمک کنند . منتهر از لحاظ تجربه شخصی آنقدر بهم نزدیک نمیشوند که با هم فکر کنند و ارجع به عمق زندگیشان و در این گروه بخصوص ، که پنج نفر بودند ، رسیده بودیم بیک چنین مرحله ای ، که همه داشتند فکر میکردند که کی و چی هستند و چه میخواهند باشند . رسیده بودند بمراحلی که بعضی وقتها من میترسیدم مثلًا" ممکنست اینجا در زندگی شخصی شان هم یک دگرگونی شدید پیش بیاید . چون دیگر نمیتوانست فقط بین

داخل گروه بماند . حتما بیرون می ریخت و حتما " در رابطه شان با شوهرها و پا در هر صورت با مردهای زندگیشان تاثیر میگذاشت و فکر میکنم که خیلی یک حالت است " موتور " داشت ، یک چنین چیزی .

سؤال : چند مطلب بین صحبتها پیش آمد . تضادها از نظر مذهبی ، از نظر گروههای اقتصادی مختلف که با هم تعاس پیدا میکردند ، از نظر طرز فکر غربی که هرچه باشد این نهضت اول در غرب شروع شده و طبیعتا " یک مقدار از کارها غربی بود . همه اینها با هم بنظر میآید که در حال جوشش بود و هدف این بود که از تسوی اینها یک چیزی که ایرانی باشد ، ایرانی زمان دهه ۷۰ باشد ، قاعدها " در بیا ید . آیا چیزی با این صورت بیرون آمد یعنی حدود کلی یک فلسفه شروع شدیا مشخص شد ؟

خانم شاملو : بعقیده من شروع آن بود . یعنی شخصا " در صورتی که خیلی وقت ، حدود پانزده سال من در اطراف آن فکر میکردم ، تجربه من در سازمان زنان برای خود من هم مهم بود . یعنی واقعا " در زندگی شخصی من مهم بود . فکر میکنم داشت پیوش یواش برای یک تعدادی از زنها یک نمیشود گفت فلسفه ، چون آن یک کلمه بزرگی است ، نحوه فکر در هر صورت پیدا میشود . همینقدر که همه زنها در ایران ، درست است که فکرشان همه یک نوع نبود ، بیکجا نرسیده بود ، همه شاید خیلی آگاه به حقوقشان نبودند که حقی و حقوقی دارند ، ولی اولا " داشت مسئله یکسان بودن حقوق ، بگمان من ، روی مردهاهم اثر میگذاشت ، روابطشان داشت پیوش یواش عوض میشد و یک مقدار چیزها را مردها قبول میکردند که شاید سال قبل از آن اصلا " قبول نمیکردند . فکر کردن زن ، از مسئله حقوق که بگذریم ، فکر کردن زن برای آنها در هر صورت جدید بود این را داشتند قبول میکردند ، در خانواده خودمن ، وقتی با ایران آمدم ، شوهرم دکتر بود ، پدر او هم دکتر بود در مشهد و قرار بود برویم مشهد . من گفتم من مشهد نمی‌ایم ، در تهران میمانم . برای پدر ر شوهرم غیرقابل قبول بود که بین یک زوج ، زن بتواند بگویید من آنجا نمیتوانم زندگی بکنم . اینها چیزهای کوچک است ولی منتهی فکر میکنم پیوش یواش تعداد زیادی از زنها با این مرحله رسیده بودند که میتوانستند بگویند من بیشتر دوست دارم اینطور زندگی کنم برای اینکه من در اینجا کار دارم . یا کار کردن زن را تعداد بیشتری از مردها داشتند قبول میکردند . بعد هم نمونه بودن بعضی از زنها در ایران فکر میکنم سهم بود ، صحبت کردن و نمونه بودن همچه ها ، مردها ، وزنهای دیگر میتوانستند یک نمونه یا مدل داشته باشند . یک عدد زنها باشند که بگویند ما میخواهیم مثل شیء این نمونه بشویم . این موضوع جدید بود . داشت از توی آن یک چیزهایی در می‌آمد .

خانم شاملو : رسمی بود ، منتهی خود تشكیلات خیلی رسمی نبود . در جلسات شرکت میکردم و همه کارهارا با هم دیگر میکردیم ، منتهی سازمانی وجود نداشت . سازمان دهی آن در سال ۱۹۷۵ شروع شود که من دیگر رفته بودم .

سؤال : سوابق تحصیلات اولیه ، ابتدائی ، سوابق خانوادگی ، محیطی که در آن بدنیا آمدید؛ فکر میکنید در شکل گرفتن افکاری که داشتید در زمینه نهضت زنان اثرباری میگذاشت ؟ یعنی شما با یک دختر فرانسوی که آنوقت در همین تشكیلات فکر میکرد و کار میکرد چه تفاوت‌هایی میدیدید ، بخاطر سوابق ایرانی که داشتید ؟

خانم شاملو : از لحاظ خانوادگی خیلی من آزاد تربودم از دخترهای همسن خودم که توی فرانسه زندگی میکردند .. شاید برای اینکه پدر و مادرم خیلی میخواستند اروپائی باشند یا در رفتارشان آزادی خیلی بیشتری داشتند که آن آزادی را فرانسوی ها نداشتند .. آنها با پدر و مادرشان ذر ضمن اینکه آزادی کمتر داشتند از من ، برخورد بیشتری هم داشتند .. یک نوع عاطفه شرقی شاید در ماها وجود دارد که برآساس آن برخورد کمتر است و یا در هر حال به آن شدت نیست . رویهم رفته احساس آزادی بیشتر میکرم ..

سؤال : این آزادی درجه زمینه های بود ؟

خانم شاملو : مثلاً آزادی روابط با مرد ، با پسرها از نظر پدر و مادرم هیچ وقت برای من این آزادی مسئله‌ای نبود .. حتی تعطیلات که میرفتم تهران مسئله مهمی نبود .. در صورتیکه آن زمان توی فرانسه هم بار محدودیتها برای فرانسویها بیشتر بود .

سؤال : یعنی شما در آن زمان وقتی تابستان میرفتید ایران آزاد بودید که با یک پسر بروید بیرون ؟

خانم شاملو : بله .. یا هر ساعتی که بیایم مسئله‌ای نبود ، میتوانستم با هر پسری بروم بیرون .. البته معمولاً پسرها هم پسرهایی بودند که پدر و مادرشان را هم پیش مادرمن می‌شناختند .. یعنی توی یک طبقه خاص بودند . طبیعی است چون کسانی بودند که من از اروپا می‌شناختم و در تعطیلات میدیدم .. ولی مسئله رابطه با پسر به آن شکل مسئله نبود در صورتیکه توی فرانسه برای خیلی از دوستان من بود .. یعنی می‌بايستی نگویند یا دروغ بگویند ، یواشکی بروند بیرون و بیایند ..

سؤال : آنوقت در ایران بین دوستان تان که میدیدند آنها هم همین آزادیهای را داشتند یا شما بخصوص از این آزادیهای خانوادگی برخوردار بودید ؟

خانم شاملو : دوستهای ایرانی من هم که مانده بودند در ایران همین "تیپ" زندگی مرا میکردند . البته کسانی بودند که توی مدارس نیمه خارجی درس میخوانند ، این طبیعی است ، ولی روی هم رفته خیلی ها "تیپ" زندگیشان خیلی شبیه به زندگی من توی پاریس بود . ازلحاظ فکری آن زمان برای من جالب هم بود ، برای اینکه حتی کتابهای را که من میخواندم همانها را آنها هم میخوانند . یک دوست نزدیکی دارم که تمام مدت همیگررا میدیدیم . تقریباً همان کتابهای را میخواند ، همان آدمهای را میدیدیم و یا همان موسیقی را گوش میکردیم .

سؤال : وقتی به ایران برگشتید چه چیزهایی برای شروع دوباره زندگی در محل تولدتان بمنظر تان عجیب می‌آمد؟ یا با تغییراتی که با سایر داشتید یکدفعه چشمگیر بود ؟ یا چه مشکلاتی برای عادت به زندگی دوباره در ایران برایتان وجود داشت ؟

خانم شاملو : اولین مسئله (که مشکل نبود) و چیزی که خیلی موجب تعجبم شد این بودکه خیلی زود کار پیدا کردم . بدون کمک پدر و مادر و فامیل پدر و مادرم . چون این برایم مسئله‌ای شده بود ، من گفته بودند که ایران بدون پارهای بازی و کمک نمیشود کار پیدا کرد ، همه باشد دست‌آدم را بگیرند . وقتی برگشتیم بدلاشی اصلاً با فامیلم تماسی نداشتیم . شخصاً رفتم با مادر کم به دانشگاه ، دودانشگاه رفتم و هردو جا قبول کردند ، بدون اینکه اصلاً مرا بشناسند . این برای من جالب بود و جدید بود در هر صورت . مسائل دیگر زندگی ایران ، یک مسئله برایم مشکل بود که در تهران خیابان وجود نداشت ، کمبود خیابان داشتم . توی خیابان احساس راحتی نمیکردم : امنیت ، نه بمعنی ترس ، ولی احساس میکردم نمیتوانم بروم توی خیابان راه بروم ، پیاده ای نبود و اتوبوس هم نمیتوانستم سوار بشوم یا سوار نمیشدم . این مشکل بود برایم . بعد توی دانشگاه ، روابط با دانشجوها ، اینهم برایم خیلی مثبت بود . اینقدر بمن خوانده بودند که سطح پائین است و کاری که میکنی هیچ ربطی به چیزهای که میدانی ندارد ، ولی اینها هیچ واقعی نبود . سطح زبان خیلی پائین بود ، این درست بود ، ولی فکر و خیلی زود احساس میکردم که کارم بدرد میخورد . وقتی که از کلاس می‌آدم بیرون احساس راحتی میکردم . در ضمن یک مسئله دیگری هم که خیلی برایم . بهم بود این بودکه هیچ وقت توی کارم کسی دخالت نکرده .. منتظر بودم که دخالت بگشند ولی متوجهی که انتخاب میکردم و میبردم سرکلاس هیچ وقت در اطرافش

حرفی در نیامد ، نه از طرف همکارها ، نه از طرف رئیس و معاون دانشکده .

سؤال : منظور شما از نظر "آکادمیک" است یا از نظر سیاسی ؟

خانم شاملو : از نظر سیاسی . از نظر "آکادمیک" چرا ، همیشه راجع به آن بحث میشد و همیشه تصمیم گروهی بود ، منتهی از نظر سیاسی هیچوقت کنترل نشدم به آن معنی .

سؤال : هیچوقت اصلاً بحث سیاسی بود در طول زمانی که در دانشگاه درس میدادید ، که بچه طریقی باستی شما مطالب را مطرح کنید ، یا هیچ راهنمایی از نظر دیدگاه سیاسی بود ؟

خانم شاملو : خیر . هیچ نوع راهنمایی نبود بجز یک نوعی "اتوسانسور" که بین همکارها هم خیلی محسوس بود ، که بعضی صحبتها را اصلاً نمیکردند ، منتهی از بالا هیچ دستور روشی در هر صورت داده نمیشد . دستورها همه نیمه گفته بودو "اتوسانسور" شدید بود ، یکدیگر رامیترساندیم ، یک مقدار ، که اگر این کار را بگنی بپرسید ، اگر آن کار را نگنی نمیشود .

سؤال : هیچوقت برای هیچکدام از همکارانتان مسئله‌ای سیاسی در زمان شما پیش آمد ؟

خانم شاملو : مسئله جدی سیاسی خیر . یکی دو تا مسئله در حد روزه رفت ، که مثلاً خود من روزه نرفتم . سه دفعه برایم نامه آمد ، نرفتم ، دفعه چهارم یک توبیخ نامه آمد .

سؤال : از طرف کی ؟

خانم شاملو : از طرف ریاست دانشگاه که اگر نبودم معلوم میشود شما برای این شغل ساخته نشده اید . البته من هم جواب دادم که چرا نرفتم و دیگر به نامه من جوابی داده نشدم و بیرون نمیگردند .

سؤال : جوابتان چه بود ؟

خانم شاملو : جوابم این بود که من فکر میکنم روز روزه بهتر است منزل بمانم و در راه معنی روزه با دخترم صحبت کنم . البته نامه نیمه طنزی بود و نوشته بودم که برایم واقعاً مشکل بود روزه بروم . از لحاظ سیاسی من هیچوقت جزء هیچ گروه و حزبی نبودم (در فرانسه ) منتهی نزدیک به گروههای چیزی بودم . برای آمدنم به ایران هم یک مقدار مشکل بود ، کار کردتم هم همینطور ، منتهی احساس میکردم که کسی از

دانشگاهی میتواند مفید باشد و در ضمن تضادی هم ندارد باعقايدم . سعی میکردم در هر صورت خودم را اینطور راضی بکنم . ولی رژه رفتن یک مرتبه برایم مسئله شده بود، مسئله سیاسی شده بود ، اقلاً "تظاهر به تایید دستگاه" .

سؤال : پس در تمام این مدت در حقیقت احساس این را داشتید که تایید نمیکنید دستگاه را ؟

خانم شاملو : بلی ، احساس میکردم که در هر صورت در آن راه کار نمیکنم و کاری که میکنم مثلاً "برای آگاهی دانشجوها" مهم است . در ضمن خیلی زود متوجه شدم که در مبارزه زنان ، که برایم خیلی مهم است ، مرا کاری ندارند و برعکس میگذارند و شاید هم تشویق میکنند کاری را که میکردم و احساس میکردم که در آن راه از لحاظ سیاسی هم میتوانم کار مفیدی بکنم ، از لحاظ آگاهی سیاسی . ولی فکر نمیکردم که لازم است بروم توی یک کار شدید سیاسی .

سؤال : چرا فکر نمیکردید ؟

خانم شاملو : آن زمانها فکر میکردم که توی ایران ، در هر صورت ، خیلی خطرناک است . راستش شاید خیلی شجاع نبودم و آنقدر عقیده ام محکم نبود که بتوانم زندگیم را به خطر بیندازم . در ضمن یک سری کارهاراهم نمیخواستم با رزیم انجام دهم و برای خودم یک محدودیتهاشی گذاشته بودم که همین رژه رفتن مثلاً یکی از آنها بود .

سؤال : یعنی رزیم بنتظر میآمد که قابل تغییر است بدون مخالفت شدید .

خانم شاملو : بله . من این احساس را میکردم . توی دانشگاه در هر صورت این احساس را میکردم که ممکن است بتواند آدم با همان کاری که دارد ، توی همان سطح کاری ، بعضی چیزها را عوض بکند که بعد شاید تغییرات خیلی مهمنتری بشود .

سؤال : آنوقت میگوئید که در زمینه کار زنان احساس میکردید که عامل بازدارنده ای نیست از طرف محیط .

خانم شاملو : خیر

سؤال : منظور از طرف دستگاه است .

خانم شاملو : از طرف دستگاه نبود . بله

سؤال : آیا این احساس را داشتید چون آن زمینه‌ای بود که در آن میخواستید فعالیت کنید ؟ و آیا زمینه دیگری بود که میخواستید در آن فعالیت کنید و احساس میکردید نمیشد ؟ یا این تجربه پیش نیامد ؟

خامنژاد : شاید پیش نیامد . چرا مسائل سیاسی بود . مثلاً برایم پیش آمد که فکر کنم بروم توی حزب سیاسی فعالیت بکنم . این کمبود را احساس میکردم . مخصوصاً در سال‌های آخر ، قبل از انقلاب ، توی دانشگاه با دانشجوها پیش میآمد که صحبت‌ش بشود . و یک نوع کمبودی را احساس میکردم که سازمانی به آن صورت وجود ندارد که بتوانم یک نوع کاری بکنم بدون اینکه واقعاً خطرناک باشد . بدون اینکه خیال‌ش دید باشد .

سؤال : آنوقت طرز فکر دانشجویان چطور بود ؟ اولاً ارتباط آنها با یک استاد زن چه حالتی داشت ؟

خامنژاد : اوائل ، سال‌های اول ، من خودم هیچ نوع احساس دوری نمیکردم نسبت به آنها . بعد خیلی زود بعضی مسائل پیش آمد . مثلاً در دانشگاه ملی که باز نسبت به دانشگاه‌هاشی که بودند به نسبت از طبقات بالا و مرغه بودند ، مخصوصاً "در رشتہ زبان بچه های بودند که مدارس خارجی رفته بودند ، اغلب شان مسافرت کیرده بودند . ولی بعد از دو سال کنکور سراسری شد و یک تعدادی دانشجو ماداشتیم ، حتی در رشتہ زبان ، که از شهرستانها میآمدند و آنوقت قاطی شده بودند با دانشجوهای معمولی دانشگاه ملی و از لحاظ جامعه شناسی یک نوع محیط مشکلی بود . مشکل ولی خیلی غنی ، خیلی جالب . سال دوم یا سوم تدریسم در دانشگاه یک کلاس جامعه شناسی داشتم برای زبان . توی آن کلاس یک داستان پخصوصی یادم است برای یک دانشجویی پیش آمد ، این دانشجو همیشه سرکلاس صبح ، کلاس ساعت ۷ دیرمیآمد . نیمساعت ، سه ربع دیرمیآمد . با وذکر دادم که نمیشد کلاس یک ساعت و نیمه را نیمساعت دیرمیآمد . خیلی بدآلاق بود و عصبانی میشد . بعد از یک‌هفته آمد توی دفتر بمن گفت من میخواهم برای شما شرح بدهم که چرا دیرمیآیم . بعد گفت مجبور است ساعت ۵ بلند شود و خانه اش در شهر ری است . صبح باید پا شود ، یخ حوض را بشکند که دستش را بشوید و برسد بدانشگاه . آن لحظه من خیلی خجالت‌کشیدم و یکباره فکر میکردم که اصلاً درس دادن معنی دارد یاندارد . واين دانشجو ، پخصوص ، آنوقت برایش مسئله‌ای پیش میآمد . دو سه بار دیگر توی دفتر آمد بمن میگفت مثلاً قبل از آمدن بدانشگاه ملی ، بآن معنی ، زن بسی چادر ندیده بود . چون توی یک دهکده‌ای نزدیک قزوین پدرش زراحت میکرد و خوب این راهم یک‌دفعه متوجه شدم که میتوانند مسئله مهمی باشد .

سؤال : این دانشجو زن بود یا مرد ؟

خانم شاملو : مرد بود . یک پسر بیست ساله ای بود .

شوال : چه باعث شده بود که یک پسر ۲۰ ساله ، از یک خانواده زارع ، از اطراف قزوین ، باید به دانشگاه ملی ؟

خانم شاملو : بله . خوب‌کنکور سراسری بود ، او دانشگاه ملی را بعنوان اولین دانشگاه انتخاب نکرده بود . مثلاً طبرا انتخاب کرده بود در دانشگاه تهران ، بعد نمرا تش‌طوری بوده که افتاده در رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه ملی .

شوال : منظور این احساس پس بود در بین طبقات مختلف از مناطق مختلف ایران که تحصیلات دانشگاه مورد تائید آنها است .

خانم شاملو : بله ، ولی در ضمن همین دانشجو مثلاً سال سوم که رسیده بود یک حالت خیلی ناراحتی داشت . برای اینکه می‌گفت خیلی خوب من الان لیسانس جامعه‌شناسی هم که گرفتم چه کاری نمی‌توانم بکنم . مثلاً می‌گفت من حتماً رانندۀ تاکسی خواهم شد ، کار دیگری که نمی‌توانم بکنم ، در صورتی که مثلاً دختر یک وزیر هم توی همین کلاس بود که بعد اورا می‌فرستادند امریکا که در شهر را ادامه دهد و بعد که برگشت استاد دانشگاه می‌شود ، و می‌گفت که من بازمی‌شوم راننده تاکسی ، برای اینکه بالاخره با یادشان بخورم و زندگیم را بگذرانم . در ضمن یک نوع ارتباط جدید داشت ، هم با همکلاسی‌ها یعنی ، هم با استادها . دوسته مرتبه من با آنها نهار در کافه تریا خوردم . می‌گفت من هیچ وقت فکر نمی‌کردم که یک زن غیرچادری می‌تواند چیز دیگری جز ناخشه باشد . این را مثلاً بعن کفت ، که من قبل از اینکه با شما آشنا شوم همیشه فکر می‌کردم یک زنی که قادر ندارد و کار می‌کند غیرممکن است آنطور نباشد .

شوال - از این نوع گروه فکری و باصطلاح شیوه زندگی تعدادی که در کلاسها بودند چند درصد کلاس بود ؟

خانم شاملو : بستگی داشت به رشته . فکر می‌کنم در رشته زبان نسبتاً کمتر بودند . اولاً توی رشته زبان بیشتر دختر بودند تا پسر . بعدهم بیشتر تهرانی بودند . بیشتر از خانواده‌های مرغه بودند . ولی توی رشته‌های دیگر ، توی جامعه‌شناسی مثلاً فکر می‌کنم (البته بطور دقیق نمی‌توان گفت ) بین ۳۵ تا ۴۰٪ آنها در هر

در هر صورت شهرستانی بودند و بجهه‌های خیلی باهوش . همین دانشجوی بخصوص در خشان بود ، یعنی واقعاً " خیلی خیلی فکر شش باز بود .

سؤال : آنوقت از نظر ارتباط با استاد که خوب یک نوع رابطه است با دخترها و پسرهای ذیگری که در کلاس بودند ، آن چطور بود ؟

خانم شاملو : آنهم برایشان هم خیلی مشکل بود وهم در ضمن خیلی جالب . برای اینکه اوضاع تغییر کرده بود ولی در ضمن یک ساختمان و سازمان جدید فکری نداشتند این جوانها . مثلاً " تعطیلاتش را بر میگشت توی همان ده ، پدرش با احتمال قوی حتی اتومبیل شاید ندیده بود . مادرش از همان ده شاید اصلاً بیرون نیامده بود . توی کلاس با دخترهای همکلاس بود که آنها تعطیلاتشان را همیشه میرفتند اسکی ، میرفتند مسافرت و فکر میکنم برای او یک افق خیلی جدیدی باز شده بود ، در هر صورت ، که این مثبت است ، شخصاً " فکر میکنم مثبت است .

سؤال : در حقیقت اینکه میگوئید مثبت است شمانمونه‌ای از فرض کنید خشونتی که معرف طرز فکرستی تر این گروه باشد که بخواهد به بقیه بفهماند و بقبولانند ملاحظه کردید یا اینکه اینها خودشان را وفق میدادند با آنچه که جدیدتر بود ؟

خانم شاملو : تا شاید یک‌یا دو سال قبل از انقلاب خودشان را وفق میدادند . یعنی میگردند بیشتر شبیه آنها دیگر بشوند و بفهمند ، مثلاً " همین دانشجو طوری شده بود که سرکلاس مثلاً " حتماً دفاع میکرد ، یا سعی میکرد انگلیسی او خیلی خوب بشود ، خیلی درس میخواند ، خیلی کار میکرد ، خیلی میآمد . ولی بعد یک نوع تعصّب محسوس بود . از سال ۷۷ یکمرتبه من شخصاً " احساس کردم که وضع دارد عرض میشود . یک سری عکس العمل : دخترهای چادری بیدا شدند توی محوطه دانشگاه که بحث راهم قبول نمیگردند . یکمرتبه یک مسئله شدیداً سیاسی پیش آمده بود که بحث آنهم فکر میکنم مشکل بود . برای اینکه نمیشود بحث کرد . اگر آزاد بودیم بحث کنیم شاید دانشجوها بحث میگردند . ولی توی خودمحوطه دانشگاه میترسیدند بحث کنند . بنابراین فقط نشانه و عکس العمل را بعنوان استاد میدیدیم (پایان نوار یک آ )

شروع نوار یک ب

سؤال : قبل از این به اصطلاح تغییری که یکی دو سال قبل از انقلاب اتفاق افتاد ، قبل از این طرز فکر دخترها در باره نقش زن چه بود ؟

خانم شاملو : فکر میکنم که طرز تفکر شان نسبت به نسل من هوش شده بود . اغلب

فکر میکردند که حتی باید کاربکنند ، باید یک حرفه ای داشته باشند . ولی در ضمن درمورد رابطه با مرد مسئله مشکل بود ، یعنی روشن نبود . این مسئله هیچ روشن نبود . بعضی از آنها فکر میکردند باید حتماً کسی را بتور بیاندازند ، این نوع مسائل پیش میآمد . ازدواج برایشان مهم بود از لحاظ آینده شان ، احساس تامین ، رویه هر فته ، دخترها نمیکردند . فکر میکردند باید در امتحاناتشان قبول شوند ، کار پیدا کنند ، ولی در ضمن اینکه برای یک مرد ازدواج مطرح بود منتهی آنطور اساسی نبود . دخترها اغلب فکر میکردند که حتی باید شوهر کنند .

سؤال : شما در فرانسه هم گفتید که تماس داشتید با اوائل پیمانگران فرانسه نهضت . در ایران هم که بهمین ترتیب بود . تفاوت هایی که میدیدید بین طرز فکر دخترهای دانشجو در ایران ، در اوائل دهه ۱۹۷۰ ، و آنچه که در فرانسه میدیدید در اوخر دهه ۱۹۶۰ ، چگونه بود ؟

خانم شاملو : تفاوتها فاحش نبود در هر صورت ، در سطح دانشگاه آنقدر شدید نبود .

سؤال : یعنی همین حالتی که شرح دادید در بین دخترهای ایرانی ، در دختران فرانسوی هم بود ؟

خانم شاملو : بله . منتظر بین فرانسویها بعضی از مسائل راحت تر قابل حل بود . فکر میکنم که در ایران مسئله مذهب روی خیلی از دانشجوها اثر میگذاشت . یعنی مسئله روابط با مرد ، حتی اگر آزاد بودند ، بوخی از مسائل بخاطر مذهب روشن نبود . اینکه در فرانسه این مسئله خیلی راحت تر حل شد شاید بخاطر تفاوت عامل مذهب بود . در ایران فکر میکنم یک مقدار خرافات و مذهب قاطی با خرافات ( فقط هم مذهب نبود ) ، این سبب یک نوع ترسی بود ، شاید ترس از آزادی ، ولی واپسی به مذهب ، که حتی باید دختر شوهر بکند ، حتی باید قبل از شوهر کردن با کس دیگر آشنا نشده باشد ، این نوع مسائل وجود داشت .

سؤال : در ارتباط با مذهب آیا بیشتر این دختران دانشجو در حقیقت مسلمان مذهبی را اجرا میکردند ؟ اگر سوال میکردید که آیا شما مسلمان خوبی هستید چه جواب میدادند ؟

خانم شاملو : فکر میکنم شاید اصلاً نمیدانستند مسلمان خوب یعنی چه . فکر میکنم مذهب بطور کلی با سنت قاطی شده بود . مذهب بصورت واقعی مذهب نبود ؟ چون هیچکدام از اینها شاید پایشان را توی مسجد نگذاشته بودند و در عصر شان کتاب مذهبی نخوانده بودند ، درسی هم که بعنوان تعلیمات دینی خوانده بودند مربوط به دوران ابتدائی میشد ، آن صورت مذهبی نبودند ، منتهی یک نوع خرافات با سنت قاطی شده بوده ، در مقابل پدر و مادرشان هم میخواستند تصویر بخصوص از دختر خوب باشند ، یعنی یک دختری که بموضع درش را میخواند ، بموضع هم شوهر میکند و زیاد با مردی دیده نمیشود . این عوامل وجود داشت ، بدون اینکه خیلی سنگین باشد . احساس نکردم که هیچکدام خیلی زیر فشارند از لحاظ پدر و مادر فشار را نمیشود مقایسه کرد با مسئله سیاست . یک مقدار زیادی " اتوسانسور " بود . یعنی امکاناتی را که داشتند از آن استفاده نمیکردند .

سوال : بین افراد و گروه هم سن خودشان چطور ؟ این تفاوتها را میگویند با خانواده و سنت های قدیمی تر وجود داشت . ولی آیا ارزشها متفاوتی در بین خودشان وجود داشت یا بین خود آنها هم مسائل همینظر منعکس بود ؟

خانم شاملو : ارزشها بین خود آنها هم مختلف بود ، بله . گروههای با طرز فکر متفاوت وجود داشت . اینها زیاد با هم قاطی نمیشدند . یعنی دخترو پسرهایی که با هم دوست نمیشند در دانشگاه اغلب آنها در یک سطح بودند . یعنی تماس داشتند با گروههای دیگر ولی این تماس در حد مشاهده بود ، همیگر رانگاه میکردند که بپینند چطور اند ولی خیلی با هم نزد یک نمیشندند .

سوال : در تعاس روزمره و مداومی که بود بین استادها و دانشجوها ، زن و مرد ، هیچ وقت امکان قابل ملاحظه ای پیش میآمد یا میدید ؟ خصوصاً در ارتباط با نقش زن ؟

خانم شاملو : در ارتباط با نقش زن ، تا اوخرنیه ولی در دو سال آخر چرا وجود داشت . یک درسی را از طرف سازمان زنان من مسئول شده بودم بدهم ، که البته هیچ وقت اجرا نشد ، ولی آنرا برناهه ریزی کرده بودیم ، در مدت این یکسال و نیم یا دو سالی که من روی آن کار میکردم ، پیش آمد که متونی را من به مر سرکلاس که بخوانیم و ترجمه بکنیم ، آنجا احساس میکردم که چند بار دو سه نفر سرکلاس عصبانی شدند و گفتند این بر ضد اسلام است و ضد مملکت . عصبانی میشدند ..

سؤال : اینها زن بودند یا مرد ؟

خانم شاملو : مرد ، بیشتر مرد . یک دخترخانمی هم بودکه با روسی می‌آمد سرکلاس و ناراحت شده بود و میگفت که اینها خیلی وابسته به فرهنگ اروپائی است . این او از خرمایی بود که واقعاً "فرهنگ اروپائی را میخواستند بیکنوعی از سیستمها دفع کنند .

سؤال : حالا یک قدری لطفاً" راجع به تماسی که با گروههای مختلف زنان در ایران داشتید بگوئید که چطور پیش آمد و چطور شکل گرفت .

خانم شاملو : اوائل من در هیچ‌سته و گروه بخصوص کار نمی‌کردم ، فقط تسوی دانشگاه بودم و بعد یکی از دوستانم که با من در دانشگاه همکار بود مسئول سازمان زنان شد و چون قبل از آن پیش آمده بود که با هم صحبت بکنیم و عقاید م را راجع باین مسائل میدانست و میدانست که دلم میخواهد بیشتر کار بکنم بمن پیشنهاد کرد که با سازمان زنان همکاری کنم . اوائل برای من حتی فکر کار کردن با یک گروه مختلف مشکل بود . در باره آنهم با شوهرم و با دوستانم صحبت می‌کردم . خیلی‌ها میگفتند چنین کاری را من نباید بکنم برای اینکه تایید کامل رزیم است . البته باید بگویم که هیچ مسئله مالی هم برای من مطرح نبود . چون در هر صورت کارمند دانشگاه بودم ، ولی با وجود این عده زیادی از دوستان تزدیکم میگفتند که این نوع کار با افکار متضاد است . راجع به آن فکر کردم و بایسن نتیجه رسیدم که این کار مثبت است و میتوانم انجام دهم . باید بگویم اگر قرار باشد رده بندی کنم ، و نمره بگذارم برای کارهایی که در ایران کردم ، که خیلی کوچک بود ، مدتی که با سازمان زنان کار می‌کردم احساس می‌کردم که یک کار واقعاً جدی را میتوانم بکنم ، که واقعاً اثر می‌گذارد و روی زنان در آینده اثر می‌گذارد . توی سازمان زنان هم در حد بیشتر فکری کار می‌کردم من . همین درسی که قرار بسود بدhem واقعاً عقیده دارم که اگر انجام می‌شد مهم بود . مهم بود که برای تعدادی از جوانها یک سری صحبت‌هایی بشود .

سؤال : اولین تماس با سازمان زنان در زمینه چه نوع کاری بود ؟

خانم شاملو : در زمینه روابط بین المللی ، که برای آن دو مرتبه از طرف سازمان زنان من مسافرت کردم ، با سازمانهای بین المللی زنان آشنا شدم و سیستم کاری آنها را بیشتر دیدم که آنهم برایم جالب بود . ولی جالبترین آن ، کار در خود

ایران بود . یعنی آن کار کوچکی که قرار بود بگنیم در دانشگاه و کار تحقیقی که خود سازمان زنان میکرد ، که در سطح خیلی بالا بود .

سؤال : ممکن است شرح دهید چه نوع کارهای تحقیقاتی انجام میدادید ؟

خاتم شاملو : اولاً در زمینه ترجمه کتابهای مختلف که در انتخاب آن کاملاً من شخصاً آزاد بودم . خودم دو کتاب آنرا ترجمه کردم که البته اینها به چاپ نرسید و همانطور ماند در ایران .

سؤال : چه کتابهای را ترجمه کردید ؟

خاتم شاملو : یک کتاب از یک نویسنده ایتالیائی " رکوته تبیت فی " راجع به تربیت دختر بچه که یک کتاب اساسی است و فکر میکنم برای خیلی ها یک چیز کاملاً جدیدی باید باشد . چون در تربیت پسر و دختر شاید خیلی از تحصیل کرده های ایران حتی فکر هم نکرده بودند . بعد یک کتاب دیگر بود راجع به بدن زن که خیلی مشکل نبود ولی فکر میکنم آنهم خیلی تازه بود .

سؤال : از نظر " فیزیولوژی " ؟

خاتم شاملو : بله . هم " فیزیولوژی " وهم رابطه زن با بدن خودش . بعلاوه پروژه های زیادی داشتم که چیز بنویسیم ، ترجمه بگنیم . شاید تعداد آنهاشی که کار تحقیقاتی میکردند خیلی کم بودند ولی دسته ایان خیلی باز بود ، از لحاظ انتخاب متون و کتابها . یک کار دیگری که برایم خیلی جالب بود گروههای " کانشننس " گاه ساری بود که درست کرده بودیم در سازمان زنان که این بمن کمک کرد زن ایرانی را بشناسم . نمیشود گفت کاملاً میشناشم ، ولی برای من خیلی جالب بود . هیچ فکر نمیکردم زنهایشی که امکان فکر کردن زیاد یا زندگی خیلی آزاد ندارند در دروشنان چه میگذرد و تعجب کردم ، چون این گروهها در فرانسه هم بودند . معمولاً تمریز فکری زیاد است یعنی روی بعضی مسائل ، زنان ، مشکل صحبت میکنند . در تهران ، در اولین گروهی که تشکیل دادم ، همه صحبت میکردند ، از نظافت چی گرفته تا معادن سازمان زنان ، و راجع به مسائل خیلی خصوصی ، خیلی شخصی و هیچ وقت هم هیچ کدام اشان غایب نمیکردند . همه میا مددند و فکر میکنیم برای خودشان هم خیلی جالب بود . شاید نومی روانکاری بود ، ولی در ضمن

فهیمیدم که رویه‌عرفته چندرازدند ، یعنی با وجود آنکه امکانات آزادی را نداشتند ، فکر می‌کنم ، یکنوع وابستگی به مذهب ، بآنصورت ، نزد زن ایرانی وجود ندارد . نزد زن فرانسوی بیشتر وجود دارد با وجود آنکه زن فرانسوی مذهبی نیست ولی مذهبی فکرش شاید بواسیله مذهب بیشتر بسته شده .

سؤال : ترکیب این گروههای آگاه سازی چطور بود و چندنفر در آن شرکت میکردند ؟

خانم شاملو : شش نفر ، هر دفعه شش نفر و ترکیب آنرا هم من سعی میکردم بیشتر از طبقات مختلف باشند . یعنی حتماً در گروه یک نظافت چی باشد ، یک منشی ، یکنفر مسئول یک قسمت و بعد در حد معاونت . دفعه‌های اول اینکه از طبقات مختلف بودند یک‌کمی برایشان مشکل بود . یعنی برای آنهاشی که بالاتر بودند ، مثلًاً برای معاون مشکل بود ، دفعه اول ، بعد خیلی راحت عادت میکردند .

سؤال : هدف چه بود ؟

خانم شاملو : هدف بیشتر این بودکه از درون خودسازمان زنان فکر کنیم راجع به زن بودن . چون فکر کرده بودیم تعداد زیادی از زنان سازمان زنان را یک اداره‌ای مانند ادارات دیگر میدانستند که میروند آنجا ، کار میکنند ، حقوق میگیرند ، یا نمیگیرند ، و بعدهم میروند بخانه هاشان . ولی فکر میکردیم که باید در واقع همه یک‌گروه ضربتی باشند ، در حد تشکیلات سازمان و برای این منظور اینها اول باید از خودشان شروع کنند و ببینند که زن بودن برای خودشان معنیش چیست ، رابطه آنها با شوهرشان مثلًاً چطور است ، از نظر زن بودن آنها . و این مسئله در هر محلی که در سازمان هستند مورد توجه باشد . یعنی فکر کرده بودیم حتی برای آن نظافتچی که می‌آید آنجا را نظافت میکند باید کارش با یک نظافتچی که در هرجای دیگر هست فرق کند . باید بتواند وقتی بخانه میرود یک چیز دیگری به بچه ها و شوهرش عرضه کند تا بیوش بیوش این کیفیت بیشتر بشود .

سؤال : یعنی یک کارمند سازمان زنان سوا از کارش یک "ایدئولوژی" پیدا کند ؟

خانم شاملو : بله .

سؤال : آیا یک‌چهارچوب خاصی برای این بحث‌ها بود یا مطالیب خبلی بازمطرح

سؤال : آنوقت در این هفت یا هشت سالی که در ایران بودید بنظر شما تغییراتی مشهود بودکه واقعاً مهم و قابل لمس باشد؟ (پایان نوار ۱)

شروع نوار ۲

خانم شاملو : بله . حتماً . این تغییرات را بطور کاملاً واضح میشد لمس کرد . در خانواده هر کسی فکر میکنم روشن بود .

سؤال : خانم شاملو صحبت میکردیم ، دفعه قبل ، راجع به تغییراتی که درده ۲۵ ، در مدتی که شما در ایران بودید ، در زمینه نقش زن ملاحظه کرده بودید و تحولاتی که اتفاق افتداده بود . ممکن است لطفاً "چند نمونه از این تغییرات یا زمینه هایی را که تغییرات در آن قابل لمس بود مطرح کنید ؟

خانم شاملو : یکی از مهمترین تغییرات این بود که یواش یواش در خانواده ها احساس میشد که در تربیت دختر و پسر فرقی نمیگذاشتند . یعنی پدر و مادر همان کوششی که برای تربیت پسرها یشان میکردند ، برای تربیت دخترهاشان هم میکردند . یعنی واقعاً این مسئله مطرح بود .

یکی دیگر اینکه زنها کم کم یادگرفته بودند که بایستند در مقابل بعضی از مسائل . مثلاً زنی که تصمیم میگرفت بعد از آنکه حتی بچه دار شد ، بود برو درس بخواند . تعداد زنانی که میآمدند دانشگاه ، بعد از اینکه ازدواج کرده بودند زیاد بود . در دانشگاه ملی خودما ، حدود ده تا پانزده درصد دانشجویان دخترمان کسانی بودند که قبل از درشان را ول کرده بودند بعد دوباره آمد ، بودند دانشگاه ، گذور داده بودند و بفکر آن بودند که یک کاری پیدا کنند . یعنی دیگر بدرس خواندن فقط برای این نبودکه شوهر پیدا کنند یا دوکلمه زبان یاد بگیرند .

یک مسئله دیگر هم که قابل لمس بود عکس العمل مردها بود در مقابل این حالت جدید زنها که آشنا هم داشتند یواش یواش یاد میگرفتند که روی این تغییر حساب بگذند . یعنی این تغییر را توی زندگیشان بیاورند و بعضی از مسائل برایشان قابل قبول شده بود که مثلاً یک زنی که میبرود کار میکند بعضی وقتها برود ما موریت . برای خود من پیش آمد که وقتی قرار بود بروم مسافت فکر نمیکردم دیگر که باید بپرسم و اجازه بگیرم ، در صورتیکه قانون " میباشی شوهرم اجازه پدهد که من از مملکت خارج شوم ، ولی دیگر نه بذکر او و نه بفکر من میآمد که این اجازه را من باید اصلاً بگیرم از او . تعداد زنها ؎ی که باین مرحله رسیده بودند زیاد شده بود . بچه هاهم یواش یواش داشتند متوجه میشدند که مادرهاشان هم یک انسانهای جدایی هستند که هم میتوانند

کار بیرون داشته باشد و هم میتوانند که بعضی وقتها موافق نباشد با شوهرهاشان . این هم در جوامع مختلف قابل لمس بود . همیشه برای مردها قابل قبول نبود ، ولی دیگر داشتند قبول میکردند.

سؤال : در زمینه مسائل مربوط به تغییرات حقوقی و قانونی آیا چیزی بود که اثرقابل لمسی توی زندگی زنها بگذارد ؟

خانم شاملو : فکر میکنم که همین اثراتی که به آن الان اشاره کردم درواقع نتیجه تغییرات قانونی بوده یعنی کم کم یک زنی که میداند که زندگی زناشوئی او تا مقدار زیادی دست خود اواست ، آینده زندگی زناشوئی او دست خودش است ، برای خودش یک مقداری برنامه ریزی میکند و اصلاً رفتارش عوض میشود .

سؤال : این تغییراتی که بتدريج شروع شد و بالاخره هم به انقلاب پايان پيدا کرد ، اينها را کسی شما متوجه شدید ؟ یعنی تغییراتی که در جلسوسیاسی دیده میشد ؟

خانم شاملو : تقریبا از سالهای ۷۶ - ۷۷ احساس میشد .

سؤال : درجه زمینه هاشی ، چطور ؟

خانم شاملو : تغییرات ، اول آنطور که من احساس میکردم ، تغییرات فرهنگی بود ، که توی مردم یک مقدار آزادیها فی که داده شده بود در مردم زنها در زمینه سیاسی نمیتوانست شکوفا بشود .

سؤال : در مردم زنان بخصوص نقشی که در انقلاب بازی کردند بنظر عجیب میآید ، برای بعضی ها ، برای افرادی که از بیرون نگاه میکنند ، که زنها فی که تا این حد در زندگیشان تغییر داشت پیدامیشد و اینطور که میگویید داشتند نقش مثبت تری پیدا میکردند چطور به انقلابی که بعداً " محدودکننده میشد پیوستند ؟ پچه طریقی در گیر این حرکت انقلابی شدند ؟

خانم شاملو : اوائل که بنظر محدودکننده نمیآمد . از اوائل انقلاب الان چندین سال گذشته و شاید اغلب مردم یادشان رفته ، شاید بخاطر اینکه زمانش خیلی

کوتاه بود ، ولی شروع انقلاب یک زمان خیلی قشنگ و روشنی بود برای همه و فکر میکنم تعداد زنهاشی که هم خوشحال بودند و هم فکر میکردند که در زمینه سیاسی هم برای اولین بار یک نقشی دارند توی مملکتستان . بعنوان یک انسان ، و یک همراه تگی خیلی خیلی شدیدی وجود آمده بود که توی خیابان هم احساس میشد . سه چهار ماه اول واقعاً زن و مرد با هم کار میکردند و این مسائلی هم که بعد پیش آمد اصلاً وجود نداشت . یعنی در تظاهرات اولیه من در دوسته " تظاهرات " اول بودم . قادر سرم نبیود ، الیکس زن چادری هم بود ، منتظر همه نوع زن توی خیابان بودم نه کسی ترهیش میکرد و نه حتی اشاره ای به قیافه و ریخت زن میشد .

سؤال : این تظاهرات درجه زمانی بود ؟

خانم شاملو : ماه دسامبر ۱۹۷۸

سؤال : یعنی در زمانی که " مثلاً " هنوز دولت آقای شریف امامی بود . در آن زمان چه گروههاشی در مخالفت با دستگاه تظاهرات میکردند و اصلاً طبیعت ایشان مخالفت چه بود ؟ یعنی به چه طریقی بود ، آیا تغییر اساسی میخواستند و با چه نوع تغییری ؟

خانم شاملو : بله . تغییر اساسی میخواستند . همه تغییر اساسی میخواستند ولی همه فکر میکردند اولین تظاهرات روز تاسوعاً یا عاشورا ، ۱۱ یا ۱۲ دسامبر ، اصلاً مربوط به حقوق بشر بوده یعنی حقوق بشر اینرا برای اندادته بسیود ، که من شخصاً " قرار بود با آقای سید جوادی و لاهیجی بروم که وقتی رفتیم با یک خبرنگار فرانسوی هم که در تهران بود ، ( از دوستان من ) صنع که پاشدیسم برویم این خبرنگار فرانسوی میگفت من فکر میکنم اگر ۴۰۰،۰۰۰ آدم تسلیم این جمع باشند خیلی زیاد خواهد بود و خود آقای سید جوادی دیگر نباشد . فکسر میکردند ۴۰۰،۰۰۰ نفر یک " سوکس " بزرگی خواهد بود اگر این تعداد تسلیم خیابان بپایند . آنروز در جا ای که قرار بود شروع کنیم به پیاده روی ، و به اصطلاح مسئولین حقوق بشر جلو باشند ، یکدفعه متوجه شدیم که ۲ میلیون نفرتی خیابانند و کسانی که جلو بودند اصلاً حقوق بشری ها نبودند . آنها گروههای مذهبی بودند . یعنی دیگر کاملاً از کنترل همه گروههایی که میشنند خارج بود و برای اولین بار در عمر من آنروز یک مسیر قبیله

متوجه شدم که غریبم.

سؤال : این الان دسامبر ۱۹۷۸ زمان حکومت آقای شریف امامی است ولی خوب البته تظاهرات که اقلاً "یکسال قبل از آن شروع شده بود . درجه مرحظه ای شما فعالانه وارد این برنامه شدید؟

خانم شاملو : یکسال قبل از آن من خبر تظاهرات را می شنیدم ولی احساس نمیکردم که چیز خیلی مهمی است . یعنی فکر میکردم خوب یک اتفاقاتی است که میافتد ولی فکر نمیکردم که تغییر اساسی در مملکتم پیش بباید . بعد سپتاً مبر ۱۹۷۸ ، شروع دانشگاه ، وقتی که درسها را شروع کردیم همه چیز فرق کرده بود . یکمرتبه احساس میشد که دیگر آن حالت نیست .

سؤال : یعنی در حقیقت از تابستان ۱۹۷۸ که مدارس تعطیل بود ؟

خانم شاملو : بله ، تابستان یک اتفاقاتی افتاده بود ، یک مقدار آزادیها را داده شده بود ، در مجلس محبت آزادی حزبی شده بود ، وهمه مسائلی که مهم بود در شهرستانها هم حکومت نظامی برقرار شد . در تبریز شلوغ شده بود . ولی در تهران من شخصاً "ازماه مهر ، از اول مهر ، در دانشگاه احساس کردم که وضع فرق کرده است . روزنامه ها هم بکلی عوض شده بود ، یعنی یکمرتبه مثل اینکه قلمها آزاد شده باشد ، و سانسور خیلی کم شده ، و هر روز یک روزنامه جدید در میآمد . آن زمان من در همین گروه حقوق بشر فعالیست میکردم . یعنی کارم جدید نبود منتهی فعالیتم خیلی جزوی بود در این سالها اخیر ، یعنی در حد این بود که یک نفر را که زندانی کرده اند برایش یک امضای بشود یا یک چیزی نوشته شود .

سؤال : از چه طریقی با شما تماس گرفته شد و یا بچه طریقی جلب شدید شما به این گروه ؟

خانم شاملو : گروه حقوق بشر را من از قبل می شناختم . مسئولین آنرا هم می شناختم و بنظرم میآمد که آدمهای درستی هستند . حرفهاشان برایم قابل قبول و احترام است . تعداد کسان و استادان دانشگاهی هم که آنجا بودند زیاد بودند . یعنی طرز فکرشنان کم و بیش شبیه طرز فکر من بود . آنوقت

روزهای جمعه جمیع می شدیم در منزل خود آقای سیدجوادی و فکر میکردیم برای آینده ایران . همه فکر میکردیم که رژیم سلطنتی رفتگی است ، یعنی در سپتامبر ۱۹۷۸ فکر میکردند که در هر صورت رژیم رفتگی است . منتهی رژیم جانشین آنرا بطور روشن کسی نمیبینید و آنها هی هم که راجع به آن حرف میزدند فکر میکردند که یک چیزی مثل " شبیه جبهه ملی باشد که در درون آن مثل " گروههای مختلف بتوانند جا پیدا کنند . بعد توی این جلسات البته چند نفر از این مذهبیون هم می آمدند ولی هیچ وقت هیچ بخوردی پیش نیا مد . یعنی صحبتها فی که میشد خیلی آزادانه بود . یک مرتبه هم پلیس ریخت روز جمعه صبح وهمه مارا دستگیر کردند و برداشت ، حدود پنج شش ساعت ، بعد هم آزاد کردند .

سؤال : این درجه تاریخی بود ؟

خانم شاملو : این هم در اکتبر ۱۹۷۸

سؤال : منظور پلیس از این کار چه بود ؟

خانم شاملو : فکر میکنم منظور این بود که کمی بتراسانند یا اینکه ببینند چه اشخاصی آنجا هستند . چون در واقع فقط هویت مردم را کنترل و شناسافی و بعد هم هم را آزاد کردند .

سؤال : شارا کجا برداشت ؟

خانم شاملو : برداشت به یک حالت پاسگاه . زنها را بعداز دو سه ساعت آزاد کردند . بعضی از آنها را هم مثل " یک شب نگاه داشتند ، چون تعداد آنها زیاد بود .

سؤال : چند نفر بودند ؟

خانم شاملو : شاید مثل " دویست ، سیصد نفر بودند .

سؤال : بحث هایی که در این جلسات میشد درجه زمینه هایی بود ؟

خانم شاملو : زمینه های مختلف ، راستشن بیشتر بحث خیلی عمیق سیاسی نمیشد . اینهم یکی از مسائلی بود که برای من قبولش مشکل بوده ولی بیشتر بحث این بود که در شهرستانها چه اتفاقی افتاده ، کسی کشته شده ، کسی زخمی شده و این نوع چیزها بود و همینطور نوارهایی که از پاریس فرستاده میشد . نوارهای آقای خمینی که گوش میکردند . آن زمان هم نوارها چیز خیلی خامسی نبود ، یعنی همه در راه همین مسئله رفتن رژیم پهلوی بود چیز سازنده‌ای نبود تولی نوارها .

سؤال : آیا احساس میشد که این گروه با یک نوع شبکه یا سازمانی در بقیه مملکت یا بقیه شهر در تماس است و یا فقط در همان سطح این ۲۵۰ یا ۳۵۰ نفر فعالیت میکردند .

خانم شاملو : در سطح این ۲۵۰ یا ۳۵۰ نفر فعالیت میکرد منتهی یک روزنامه‌ای هم داشت با اسم "جنبش" که پخش میشدو بنابراین یک تعدادی مسئول در شهرستانها هم بودند . ولی فکر نمیکنم که یک سازمان خیلی جدی بود .

سؤال : این آقایان مثل حاج سید جوادی و لاهیجی آقای خمینی را آن زمان به رهبری قبول داشتند ؟

خانم شاملو : بله . قبول داشتند . فکر میکردند که عامل اصلی جنبش است در هر صورت و بعد هم حرفهایی که آقای خمینی میزد بنظر من خیلی روشن نبود . منتهی بنظر این آقایان زیاد روشن نبودن آن مسئله ای نبود . راجع به این هم بحث شد . مثلاً برای من چون مسئله زنان خیلی مهم بود چندین بار تسوی این جلسات صحبت آنرا کردم و گفتم که فکر نمیکنید باید از حالا یک سری مسائل روشن بشود ؟ همه میگفتند نه خیر ، این صحبتها را نکنید ، برای اینکه باید با هم یک کاری را بکنیم و همینقدر که این سوال را بگنیم نفاق پیش میآید و بهتر است که اصلاً صحبت مسئله بخصوص زنان را نکنیم و همه میگفتند آزادی برای همه هست و در هر صورت فرقی نمیکند .

سؤال : کتابهای آقای خمینی را کسی خوانده بود ؟ ولایت فقیه ؟ ، توضیح - المسائل ؟

خانم شاملو : صحبت آن زیاد نمیشد . من شخصاً بعد از یکی دوماً خواندم . که

برايم ترسناک بود . صحبت آنرا هم کردم . باز بمن جواب داده شد که بلطفه ولی در هر صورت اينها مهم نیست چون آقای خمينی يك رهبر مذهبی است و درست است که پایه جنبش را ايشان به اصطلاح تکان داده اند و انقلاب را ، منتهی بعد رهبری رهبری سیاسی خواهد بود وايشان يك رهبر مذهبی هستند و هیچ مسئله ای نیست و طبیعی است که يك چيزهایی که نوشته اند مربوط به مذهب است ولی مذهب اجباری نخواهد بود . این صحبتها را هم میکردند .

سؤال : آیا این گروه يك اسم رسمي داشت ؟

خانم شاملو : خیر . یعنی يك گروه دفاع از حقوق بشر رسمي است منتهی برای این جنبش در ماه اکتبر يك اساسنامه نوشتنند ، یعنی تازه اول آن بود .

سؤال : هیچکدام از رهبران این گروه با خود آقای خمينی صحبت کرده بودند یا به توافقی رسیده بودند یانه ؟

خانم شاملو : تصور نمیکنم که صحبتی کرده بودند یا صحبت اساسی بین آنها شده بود .

سؤال : با افرادی مثل آقای بازرگان تماس داشتند ؟

خانم شاملو چیزی . اغلب آنها دوست بودند یعنی آشنا بودند ، چون فعالیت های سیاسی میکردند ، همه آشنا بودند و بعضی از آنها همکاری کرده بودند با آقای بازرگان و همکاری هم میکردند .

سؤال : چیزی که دلم میخواهد شرح دهید اینست که آیا افرادی مثل آقایان بازرگان یا حاج سیدجوادی یا لاهیجی و غیره برچه اساسی فکر میکردند که آقای خمينی فقط يك رهبر مذهبی خواهد بود و یا برچه اساسی فکر میکردند که بعد يك حکومتی در زمینه هایی که افراد جبهه ملی به آن عقیده داشتند پیش خواهد آمد ؟ یعنی آیا به يك شبکه یا سازمان سیاسی تکیه میکردند و یا به يك تعهد و قول و قراری که با گروههای مذهبی داشتند و یا برچه اساسی این تصور را میکردند که بعد حکومت به آن طریق خواهد شد ؟

خانم شاملو : فکر میکنم چون هیچکس تصور نمیکرد که يك رهبر مذهبی بتواند

رهبر سیاسی باشد اشتباه اغلب این آقایان این بود که تصور نمیکردند اصلاً که آقای خمینی بتواند یک رهبر سیاسی باشد ، فکر میکردند که یک رهبر مذهبی است و در ضمن رهبر یک حالت محرومیت است یعنی باعث شده که این محرومیت ابراز بشود و بعد در زمان سازندگی دیگر ایشان نقشی نخواهند داشت . تصور و احساس من این بوده و سوال هم که از ایشان میشد، وقتی من میگفتم این نوارها چیز خیلی روشنی نیست ، میگفتند لازم نیست روشن باشد ، برای این که نقش این آقا این نیست که از لحاظ سیاسی سازنده باشد . همینقدر که "واقعاً" مملکت را به جنبش درآورده و آنرا راه اندادته و باعث شده که یک رژیمی تغییر بکند این خودش خیلی مهم است و بعد این نقش کسان دیگر است .

سؤال : یعنی آنها در حقیقت عقیده داشتند که این جنبش را خمینی بوجود میآورد ولی امیدوار بودند که بعد از آنکه خمینی این جنبش را به مرحله تغییر رساند آنوقت این را تحويل گروههای سیاسی میدهد ؟

خانم شاملو : بله .

سؤال : آنوقت شما کی متوجه شدید که تا چه حد جنبه مذهبی این حرکت در حقیقت شدید و دائمی خواهد بود ؟

خانم شاملو : من شخصاً وقتی که آقای بختیار نخست وزیر شدند . آن مبحثی که شنیدم ایشان نخست وزیر شدند شخصاً "خیلی امیدوار شدم که شاید مسائل راحت تر حل بشود ، و همانروز رفتم توی همین گروه و گفتم که فکر میکنم باید از بختیار حمایت کرد . بمن جواب داده شد که نه خیز اصلاً یک چیزی چیزی نیست و باید در هر صورت چون نخست وزیر شاه است ، اصلاً" بسیاری کرده که قبول کرده با او موافق نبودند . بعد دانشگاه رفتم پیش همکارها دیگرم . و واقعاً احساس میکردم که باید از ایشان حمایت بشود . آنوقت متوجه شدم که همه خیلی خیلی بر ضد او هستند و خیلی زود ، چند ساعت بعد ، به درو دیوار فحش نوشته بودند و دیگر مثل اینکه نهضت توی یک راهی افتاده بود که میگفتند که این شخص اصلاً سد راه است ، بودن بختیار سد است . و بعد من از ایشان حمایت کردم یعنی کارهایی که توانستم کردم که البته خیلی کوچک بود و بعد هم متوجه شدم که اصلاً دیگر هیچکس گوش نمیکند . یعنی

برا یشان همینقدر که این آدم قبول کرده بود نخست وزیری را از شاه، دیگر کافی بود که بکلی اوراکنار بگذارند. این دوما هی که آقای بختیار نخست وزیر بود من خیلی احساس آزادی کردم در ایران . احساس میکردم معکنست آنطور که دلم میخواهد مملکت آزاد بشود . یک عده زیادی صحبت میکردند ، چیز مینوشند ، بعد جوابهای که داده میشد ، کارهایی که میکرد و پیشنهاد هایی که میکرد، مثلاً در زندانها باز شد زندانیها آزاد شدند، توی دانشگاه احساس آزادی خیلی زیادی میکردیم . گروههای مختلف سیاسی فعالیت میکردند. ولی خوب یک عده زیادی نمیخواستند ، فعالیت میکردند برپدش، منتهی خوب آزاد بودند همه .

سوال : در زمینه مسائل مربوط به زنان این تحولات چطور شکل میگرفت ؟  
یعنی مثلاً در دوران آقای بختیار آیا این تصور پیش آمد که حکومتی مثل حکومت ایشان ، آنطور که خود شما تشخیص داده بودید ، برای نقش زنان و نهضت زنان معکنست که مشبّت‌تر باشد تا یک حکومت مذهبی ؟

خانم شاملو : بلیه اینها همه محبتش شد ، حتی یک برنامه ای هم نوشته شد از طرف چندنفر که امضاء شده بود و یکی از مسائل همین مسئله نقش زن بودو تنها گروهی بودند که راجع به آن از اول صحبت کردند . یعنی گروه بختیار صحبت کردند که زنان باید نقش داشته باشند و آزاد باشند و خیلی روشن بود . یعنی یک چیزی بود که ممکن بود بعدش بیک جا فی برسد.

سوال : ولی گروههای وسیعی از زنان باز در حرکت ضد بختیار کار میکردند ؟

خانم شاملو : بله، شدیداً . یک حالت بازی گرفته بود وضع انقلاب . مثل اینکه همه عادت کرده بودند که هر روز بروند توی خیابان و راه بروند ، فریاد بزنند ، یک حالت هیجان شدید پیدا شده بود که زنها هم احساس میشد هر روز صبح پا میشوند چادرشان را سرشان میکنند که بیایند بیرون بیینند امروز چه خبراست، از کجا تا کجا راه میروند . و آن زمان حتی چند نفر از زنان از من می پرسیدند که آیا خیال دارم بروم یا در ایران بمانم . من فکر میکردم که اگر بتوانم بمانم حتی اگر برای یک تعداد کمی از زنها مفید باشم ، نه اینکه یک مسئولیت بزرگی داشته باشم ، ولی مفید باشم ، باز هم میمانم. و این اواخر حکومت بختیار برای زنها وضع خیلی مشکل شده بوده یعنی احساس میکردم

من توی خیابان که میرفتم کسی بمن چیزی نمیگفت ، منتهی زنها هم بدطه‌سوری نگاه میکردند ، یعنی برای اولین بار نداشتند چادر باعث میشد که آدم احساس بیکانگی بکند و ناراحتی بکند . توی مغازه به آدم محل نمیگذاشتند . اول زنهاشی که چادر سرهان بود به آنها جنس فروخته میشد .

سؤال : آنوقت این روزه هائی که به اصطلاح در موافقت با بختیار تشکیل میشد آیا در آنها زنان بیشتر دیده میشدند ؟

خاتم شاملو : بله . زنها بیشتر بودند ، وزنهاشی بی چادر خیلی بودند . یعنی چادری هم بود بین آنها ، تعدادشان چند تایی بود ، ولی مسئله بار خیلی بفرنج بود . من فکر میکنم خیلی از زنها توانستند درست تشخیص دهنند چرا دارند میرونند توی خیابان و برای کی میرونند توی خیابان . برای خیلی از آنها یک حالت بازی بود . یکی دونفر سعی کردند با من صحبت جدی بکنند راجع به هدف رفتن توی خیابان و حرفهاشان یک مسئله فرهنگی بود . میگفتند بله به ایران از لحاظ فرهنگی تجاوز شده و میخواهیم برگردیم . مثلاً چادر یک "سمبل" یا مظہری است از فرهنگ قدیم ایران . این نوع حرفه سار امیزدند . میگفتند هرچه از اروپا و امریکا آمده برای ما بد بوده ، یک حالت تجاوز ، یک وضع روانی ، ناراحتی روانی پیدا کرده بود . مثل اینکه همه در حال روانکاوی باشند . دنبال خودشان میگشتند زنان . یعنی آن زنها همی که یک کمی در باره آن فکر میکردند . آنهاشی دیگر که فقط میرفتد تسوی خیابان جیغ و داد میزدند و برای خیلی از آنها دفعه اولی بود که یک کاری را توان با شوهرشان میکردند . این هم بود توی این تظاهرات . اولین بار همه با هم راه میرفتند ، همه با هم فریاد میزدند .

سؤال : بین دیدی که زنها داشتند از این تظاهرات و از این مشارکت با آنچه مردان داشتند آیا تفاوتی وجود داشت یعنی اینکه میگویند یک مقدار هیجان یک مقدار برنامه ایکه بالاخره یک کاری باشیستی بکنیم و عادت کردیم هر روز برویم و کاری که بالاخره فایل با هم میکرد با خافه البته یک مقدار نیازهایی که احساس میشد و محرومیت هائی که الان شکل دیگر گرفته بود . آیا برای مردها تفاوت داشت این حالت ؟

تفاوتی بود بین نحوه مشارکت زنان و مردان در این تظاهرات زمان انقلاب ؟

خانم شاملو : فکر میکنم که سردها خیلی زود، شاید اول اول نه ، ولی خیلی زود احساس کردند که میتوانند نقش اول را داشته باشند و از این استفاده می کردند . با هم میرفتند توی خیابان ولی زنها جدا می ایستادند . این راهم من توی تظاهراتی که رفتم با مردها بودم منتهی خیلی زود این سرویس به اصطلاح امنیت خودشان می گفتند که بهتر است زنها پهلوی هم باشند که بتوانیم بیشتر از آنها مواظیت بکنیم . یک حالت زنجیری دور آن قسمتی که زنها می ایستادند میکشیدند و اینها یک چیزهایی بود که برای من نا راحت کشیده بود . احساس میکردند که باید از آنها حمایت بکنند و در ضمن خوب استفاده شدید خیلی زود احساس کردند که نقش اول دست خودشان است . و یکی از انتقادهایی هم که خیلی زود خیلی از مردها میکردند از رژیم سابق همین مسئله زن بود، و انتقادات عجیب و غریب یعنی همه میگفتند زنها چرا لباسهای جور و اجر میپوشیدند ، چرا توالی میکردند ، چرا میآمدند تسوی خیابان قاطی میشوند که مردها یک تصویر غلطی از زن داشته باشند و تصویر اروپائی زن یک تصویر اشتباه است . ( پایان نوار ۲۴ )

شروع نوار ۲ ب

سؤال : چه خاطره خاصی دارید از تظاهراتی که در آن شرکت کردید ، در مراحل مختلف قبل از انقلاب ، در ارتباط با زنان ؟  
هم اینکه آن انتظاری که خودشان داشتند از نقشی که در این زمینه ها داشتند چه بود ؟ و هم اینکه رفتار دیگران نسبت به آنها بچه طریقی بود ؟

خانم شاملو : در تظاهرات ، زنان تعدادشان خیلی زیاد بود . اغلب همانطور که گفتم جدایگاه داشته میشدند ، و بعد توی بحث و صحبت کمتر میآمدند ، وقتی هم که میآمدند هیچ وقت صحبت مسائل زنان بطور جدا نمیشد . چندین دفعه من شخصاً راجع به آن صحبت کردم که بمن گفته شد نه خیر نباید مسائل را جدا بکنیم ، و آنوقت در مورد زنان چیزی که برای من خیلی عجیب بود این بود که من با وجود آنکه شخصاً آن زمان موافق تغییر و موافق انقلاب بودم اصلاً نظر نمیکردم که کارهای انجام شده را باید از بین برد . چون بالاخره در مورد زنان یک مقدار زیادی کارهایی شده بود که من شخصاً هم توی کار بودم و میدانستم که مهم است و باید پیشتر رفت . کارهای زیادی هم مانده بود که باید میکردیم . ولی یکمرتبه متوجه شدم که زنها باید با کمک مردها کارکنند . یعنی اینجا بطور شدید مردها مسئولند . میگفتند نه خیر باید بکلی همه چیز از بین برود . یعنی هر کاری که شده غلط بوده ، چه

در مورد زنان و چه در مورد همه مسائل دیگر ، یعنی هیچ نوع حاضر نبودند که جدا کنند این مسائل را ، و این برای من خیلی عجیب بود چون فکر میکردم با لاخره همین زنها از این قوانین استفاده کردند .

سؤال : یعنی مثلاً" زنهای بودند که در این بحث ها فرض کنید با قانون حمایت خانواده یا با ایجاد مهد کودک یا با آزاد شدن سقط جنین یا کار نیمه وقت و امثال آن مخالف بودند .

خانم شاملو : دقیقاً "نمی گفتند که من مثلاً" با کار نیمه وقت مخالفم یا با قانون حمایت خانواده مخالفم . منتهی میگفتند نه خیر اینها همه چیزهایی است که از خارج آمده و بنابراین ، چون هر چه از خارج آمده بدارست ، اینهم بدارست ، و این یک حالت تجاوز به فرهنگ ما است . ما خودمان باید تصمیم بگیریم . احساس میکردم حرفهایی که میزنند مثل اینست که این کارهای انجام شده را کس دیگری کرده و میخواهند دوباره خودشان بکنند . یعنی بهترین آنها اینطور حرفها را میزند . میگفتند بله این حرفهایی که میزنید درست ، کاری هم که شده روی کاغذ خوبست ، منتهی ما میخواهیم خودمان انجام بدهیم .

سؤال : حالا بین این زنهایی که میآمدند در این گروهها بحث میکردند و تظاهرات میکردند تعداد زیادی از زنهای بودند ، مثل خود شما ، که در نهضت زنان در ایران و در سازمان دهی آن مشارکت فعال داشتند حتی آنها هم تصورشان این بود که باز این چیزی است که از خودشان دور است ؟

خانم شاملو : بله . با یکی دو تن از دوستان خودم هم که بحث میکردم ، این برایم خیلی عجیب بود ، چون یک آدم بخصوص میدانم حاضر شده مثلاً" روسیری سرش کنند ، و میگفت عیبی ندارد چون این وسیله برای رسیدن به آزادی است ، و بعد آنوقت مسائل روشن خواهد شد . یعنی احساس این را نمیکردند که این خیلی خیلی مهم است . فکر میکردند که نه مهم اینست که رژیم عوض بشود و بعد مسائل زنان را خودمان درست خواهیم کرد ، در چهار چوب اسلام . این هم باز برای من خیلی عجیب بود . اسلام قاطعی شده بود با فرهنگ ایران ، یعنی از لحاظ معنی . یکمرتبه همه هر چیزی را که ایرانی است اشتباه میکردند با اسلام .

سؤال : این بمنظور یک کمی عجیب می‌اید . چون ایران اصلاً" صدها سال ایرانی

بودن را بطرز عجیبی از مسلمان بودن مجزا کرده بود . و برای نگاهداشتین هویت ملی ایرانی به اصطلاح، اسلام را که در اثر تجاوز عرب، به ایران تحمیل شده بود ، همه ما میدانستیم که حتی یک "ورزن" یا تعریف جدیدی از اسلام را بوجود آورده بودند که بنحوی این تجاوز عرب به ایران را ( از طریق اسلام ) از هویت ملی خودشان دورنگاه دارند . حالا بچه طریقی باز دوباره این اتفاق افتاد که اسلام شد یک چیز ایرانی و آیا اصلاً "از نظر تفکر و دروغ مردم اینطور شد یا نه ؟

خانم شاملو : دروغ مردم ، اوائل انقلاب ، حتماً "اینطور شد . فکر میکنم در مقابل فرهنگ غرب ، این انتخاب بین دو تا بوده یعنی ایران و اسلام یکی شده بود در مقابل غرب که جنایتکار و تجاوز کار است و خواسته است این هویت را از بین ببرد . و چون تمام مسائل زنان ، خواه ناخواه ، در هر صورت نسبت به زن ریشه آن در غرب است و نمیشود اینرا انکار کرد ، بخاطر این ، خیلی عکس العمل نشان میدادند زنهایی که خودشان را زیاد داخل انقلاب احساس میکردند و میگفتند چون در هر صورت غربی است ما آنرا قبول نداریم . مثلاً "شخص من را در دانشگاه وقتی تصمیم گرفتند که اذیت بکنند یکی از چیزهایی که میگفتند درمورد من خیلی قابل قبول نیست این بود که من در ایران درس نخواندم . میگفتند این خانم در هر صورت نباید تدریس بکنبرا ی اینکه ( با آنکه رشته من زبان خارجی بود ) معلم کسی است که ریشه ایرانی داشته باشد و ریشه ایرانی داشتن هم اینست که شخص تمام درسها یعنی رادر ایران خوانده باشد . آنوقت دانستن یا ندانستن زبان انگلیسی ، در رشته انگلیسی ، دیگر خیلی مهم نبود و یک چیز ثانوی میشد .

سوال : در حقیقت مشارکتی که زنان داشتند در این انقلاب و این حرکتی که برضد رژیم شد یک حرکت واقعاً "خیلی عظیمی بود . اینطور فکر نمیکنید ؟

خانم شاملو : بله همینطور است .

سوال : آیا شما سابقه یا اطلاعی دارید از یک چنین چیزی در جا های دیگر ؟

خانم شاملو : خیر . باین شدت نه . ولی خوب همان زمان من مثال الجزیره را همیشه میآوردم و فکر میکردم که باید آدم یک کمی قبل از مشارکت در این

نحوه کار تامل و تفکرکنند . زنها همیشه در یک نهضتی که هستند باید فکر کنند که خواه نا خواه این یک نهضتی هست که جدا است از مردها . و زنهای الجزیره این کار را نکردند و خیلی پس از آنها تمام شد . تمام حقوق آنها گرفته شد . ولی باز هم بشدت ایران نبود . تعداد زنهاشی که توی خیابان آمدند و فریاد زدند در ایران از همه جا بیشتر بود .

سؤال : بنظر شما چرا در ایران این تعداد زن با این طرز فعالانه در مسائل سیاسی شرکت میکردند ؟

خانم شاملو : من فکر میکنم زنها قبل از آن ماده شده بودند . فکر شان باز شده بود . منتهی باید یادمان باشد که در هر صورت توی ایران تعداد بیساد خیلی زیاد بوده اگر اشتباه نکنم شاید حدود ۶۵ درصد زنها بیساد بودند . بنابراین ۶۵ درصد زن بیساد را زمان میخواهد که اینها ، هم آزاد بشوند ، و هم بتوانند از آزادی خودشان استفاده بکنند . فکر میکنم داشتن آزاد میشند ولی در یک مرحله قبلی آن بودند . بچه هاشان مدرسه میرفتند و با سواد شده بودند . در ضمن ایران یک مملکت خیلی جوانی است . فکر میکنم ۴۰ درصد مردم کمتر از ۲۵ یا ۲۵ سال دارند . بنابراین باز این زنها بچه هاشان روی آنها اثر داشتند . این بچه ها مدرسه میرفتند وهمه با سواد بودند . خود آن زنها هم که حق و حقوقشان داده شده بود ، منتهی یادگرفته بودند . چطور از آن استفاده بکنند .

سؤال : این مشارکتی که در اثر فعالیتی که کرده بودند یا به آن مساعدت کرده بودند یا بهره حاصل تشکیلاتی که وجود داشت گفتید این آمادگی را به وجود آورد که آنها این فعالیتهای سیاسی را بکنند . این سوال پیش میآید که چطور این فعالیت در زمینه هایی میشود که مخالف تمام آن حقوقی بود که سعی میکردند بدست بیاورند ؟ ولی در این زمینه هم لابد میشد دید که مردها و زنها بی شbahت بهم نبودند . نمیدانم در این باره شما که خودتان آنجا بودید چه فکر میکنید .

خانم شاملو : بله . فکر میکنم که در واقع پیش خودشان هم تجزیه و تحلیل نمیکردند . فکر میکنم که امشرا شاید بشود یک بازی روانی گذاشت . یعنی انتاده بودند همه توی یک خطی که دقیقاً "نمیدانستند به کجا خاتمه پیدا

میکند . تعداد زیادی از مردھارا من شنیدم که راجع به کتابهای صحبت میکردند . مردھائی روش فکر راجع به کتابهای صحبت میکردند که اصلًا "نخوانده بودند . آقای دکتر شریعتی شده بود " هیرو " ، قهرمان، بدون اینکه ۹۵ درصد کسانی که راجع به اول حرف میزدند کتابهای اورا اصلاً نگاه کرده باشند . و آدمهای باسواد ، همه میخواستند یک کاری بکنند ، همه میخواستند که تکانی بخورند .

سؤال : آنوقت این احساس میشد در آن زمان که در حقیقت یک " ایدئولوژی " خاصی وجود دارد که این گروههای خیلی مشکل از زن و مرد برای آن دارد کار میکنند ؟ یعنی آیا یک چهار چوبی بود غیر از رفتن رژیم ؟ این عده چه میخواستند ؟ آیا آنچه بعد آمد آن چیزی بود که اکثریت میخواستند ؟ آیا این مطلب قبل از تفهم و روی آن توافق شده بود ؟

خامن شاملو : فکر نمیکنم . ولی این را واقعاً فکر میکنم که چهار چوبی برای رفتن شاه بود ، حتماً . چون توی این تظاهرات متوجه شدیم که خیلی خیلی همه مشکل اند ولی بر عکس فکر نمیکنم که هیچ نوع برنامه ریزی برای بعد شده بود ، یعنی هیچ نوع ، یعنی در بین این گروهها . دیگران ممکنست داشتند ، ولی این گروهها در هر صورت اصلًا بهبیچوجه آینده بین نبودند .

سؤال : بعدا ، با این چیزهایی که بعدا " شما دیدید ، و با اصطلاح اتفاقاتی که افتاد ( بر میگردیدم به آن زمان ) ، آیا روش میشود که چه گروههایی بیشتر نقش داشتند در به ثمر رساندن این حرکت و چه گروههایی این تشکیلات را به اصطلاح سازمان میدادند ؟ چون گروهی که شما در آن بودید که سازمانی نداشت . چه کسی این تظاهرات عظیم را درست میکرد ؟

خامن شاملو : گروههای مذهبی من فکر نمیکنم خیلی مشکل بودند . خیلی جدی ، در هر مسجدی یک گروهی بود . و در ضمن گروههای چهی ، حزب توده خیلی ، مثل اینکه اصلًا " از زیر زمین درآمد . در عرض دو ماه یک کارهای خیلی اساسی میکردند . مثلاً یک هفته نامه در میآوردند . یک روزنامه در میآوردند که همه هم پراز مطلب بود . بنابراین این کار آسانی نیست ، حتماً " یک تشکیلاتی لازم دارد ، یک عده آدم وارد لازم دارد که این کارهارا بکنند ، و اینها همه بودند . توی خیابان هم آن زمان همه ، جوان و غیر جوان ، کار میکردند ،

کتاب میفروختند . از کتاب آقای خمینی گرفته تا لبین تاجگوارا ، همه اینها ، همه نوع آن ، و تغییر آن ، همه بفروش میرفت .

سؤال : آن دو سه ماه اول ، زمان آقای بختیار و بعد از رفتن ایشان میگفتید محیط هیجان انگیز خوبی بود ؟

خانم شاملو : بله .

سؤال : ولی کی شروع شد که یک چهره متفاوتی از این جریان دیده بشود ؟

خانم شاملو : بعد از رفتن آقای بختیار و آمدن آقای خمینی به ایران یواش یواش مشمولین همه جا تغییر کردند . توی دانشگاهها همه مذهبی شدند ، تقریبا ، یعنی یا عوض شدند یا کسانی بودند که بكلی "سیستم" فکریشان را در هر صورت عوض کردند . روسرب تقریبا "اجباری شد و گفتند کسانی که نمیخواهند میتوانند استعفا بدهند یا بروند . بعد مسائل زنان آنوقت یکمرتبه خیلی خیلی جدی شد . یعنی تا آن زمان میگفتند این مسئله اصلا" مهم نیست ، اینهم جالب است به عقیده من . چونکه قبل از آمدن آقای خمینی به ایران همه میگفتند اصلا" چرا صحبت مسئله زنان را میکنید ، چه فرقی میکند اصلا" ، کسی به شما گفته اصلا" چادر سرتان کنید ، هیچکس صحبت چادر نکرده ، وقتی هم آقای خمینی پاریس بود صحبت چادر نکرده بود . اصلا" ، هیچکس هم شوالی نکرده بود البته . و همه میگفتند اصلا" چرا بیخودی این مسائل را پیش میآورید ، اینها مسئله نیست . بعد یکمرتبه همه اینها مسئله اول مملکت شد ، در صورتی که یک "سری" مسائل اقتصادی و اجتماعی شاید شدیدتر در آن زمان بود ، یک مرتبه ، مسئله زن مسئله اول شد . یعنی زنان را از تلویزیون بیرون کردند ، توی دانشگاه و ادارات گفتند باید "اوپیفورم" تن کنند ، روزانه روسرب سرشان بکنند . و یکسری "پروپاگاند" شدید ضد زن خارجی و ضد چیزی که مaha اسمش را گذاشته بودیم "ازادی" که گفتند خیر این آزادی نیست و این فحشاء است . برای شخص من ، روی کاغذ نوشته که بدلیل "تشویق فحشاء" از طرف دانشگاه خواهش میکنیم نیاید به دانشگاه ، و بخارط متنونی که درس میدهید اینها ، چیزی که اسمش را آزادی زن میگذارند ، یعنی تشویق فحشاء . خوب این یکمرتبه اصلا" در حد مملکتی ، همه مردم مشمول این شدند که مثلًا" فکر کنید توی ادارات ، توی دانشگاه ،

آن آقائی که چای می‌ورد مسئول این بود که نگاه بکند مثلًا" من چادرم با روسریم را خوب بسته ام یانه . و این مسئله قدرت هم پیش‌آمد ، که هر مردی که حتی فقط مستخدم دانشگاه است ، از یک استاد دانشگاه در واقع مهمتر باشد چون در آنجا ایستاده که مواظب باشد ببیند کسی جوراب بپوشاند تنش است . یعنی در یک رشتہ ای هر مردی بالاتر از هرزنی می‌شود و به نصف مردم یک حق خیلی بزرگی دادند . بعد هم متوجه شدیم که اینها از این حق همه شان ، در هر حدی ، استفاده می‌کنند.

سؤال : از این استفاده نمونه هایی به یادتان می‌آید ، که چطور بود ؟

خانم شاملو : بله . مثلًا" یک نمونه همین آقائی بود که می‌آمد چای می‌ورد ، البته من شخصا" بیش از دو روز از آن روزی که گفتند باشد روسری سرتان بکنید نماندم ، این شخص مسئول بود که هر آن ، در دفتر را باز بکند ، ببینند که همه روسری هاشان را خوب بسته اند و یا اگر با یک دانشجوی مرد دارند صحبت می‌کنند لباسشان اسلامی است یا نیست . و این خوب یک چشم قدرت است که از آن استفاده می‌کنند . آنوقت همین آدمها فکر می‌کنم این قدرت را در منزلشان ده برابر یا صد برابر احساس می‌کنند . چون این فقط قدرتی بود که داشتند در مقابل یک کسی که خوب حقوقش بیشتر ، درشن بیشتر و کار رش مهمنتر بود . آنوقت درمورد دانشجو هم که دیگر خیلی مشکل شده بود . من احساس کردم که دیگر غیرممکن است بتوانم درس بدhem به یک دانشجوی مرد ، با آن حالت . یعنی وقتی که من مجبورم جلوی یک مردی روسری سرم بگشم و جوراب کلفت بپوشم (که او ناراحت نشود !) خوب دیگر در سطح معلومات و فکری دیگر آدم نمیتواند رابطه ای با او برقرار بکند . بعد صحبت مسائل زن را وقتی که آقای خمینی آمد و آقای بنی صدر و قطبزاده ، دیگر رسید به خیلی خیلی شدت زیاد . چون آقای بنی صدر یک صحبتی کرده بودند راجع به برق موی زن و نمیدانم دیگر همه صحبت اینرا می‌کردند که چطور زن را بکلی قایم کنند و جمع کنند ، و طوری شده بود که تعداد زیادی از زنها که قبله" کار می‌کردند و یک نوع آزادی داشتند دیگر نمیتوانستند تحمل کنند یعنی خیلی از آنها استغفا دادند یا رفتند یا اگر هم از ایران بیرون نرفتند در خود ایران دیگر توی خانه هاشان نشستند . تعداد زیادی از آنها از شوهرهاشان جدا شدند برای اینکه این سیستم باز باعث شده بود که حتی توی خانواده هایی که زن و مرد باهم خیلی با تعادل زندگی می‌کردند این

تعادل دیگر بکلی بهم بخورد . یعنی یک مردی که با یک زنی زندگی میکرد حتی اگر این قدرت را روی زن نمیخواست امتحان بکند همینقدر که این اجازه را داشت که هر کاری دلش میخواهد بکند و این زن نتواند حتی بیرون کار بکند و آزاد باشد حتی پشت رل ماشین نشستن مسئله ای شده بود این تعادل بهم میخورد . هر کسی میتوانست جلوی آدم را بگیرد و بگوید خانم مثلًا " دستان پیدا است . یعنی زندگی هر روزه بآن نحوی که بآن بالاخره عادت کرده بودیم وزندگی کرده بودیم تقریبا " غیرمعکن شده بود .

سؤال : آنوقت سازمان زنان چه شد در این جریان ؟

خانم شاملو : سازمان زمان را بکلی مذهبیون گرفتند . زمان آقای بازرگان دخترایشان مثل اینکه آنجا یکی از مسئولین شده بود و بعد آنوقت " پروپاگاند " خیلی شدید کردند که بله این چیزهاشی که ماتوی سازمان زنان پیدا کردیم ، نوشته ها و ..... و خیلی خیلی تاکید میکردند روی همین مسائل تحقیقاتی مربوط به نقش زن که خیلی عجیب بود . چون سازمان زنان یک تشکیلات وسیعی بود و یک " سری " کارهای دیگری هم میکرد . همینطور که میگفتیم مهد کودک و مراکز رفاه و سایر فعالیتها که دیگر اصلا " صحبتی از آنها نشد . نه صحبت بیمارستان میکردند ، نه مهد کودک ، نه رفاه و فقط صحبت از نقش زن بود و تحقیقات مربوط به آن ! که توی تحقیقات ما اصلا " بیشتر از دونفر نبودیم که کار میکردیم ، و در ضمن برنامه جدیدی بود . چون سازمان زنان مرا حل اولیه اش مرا حل رفاهی بود ولی این مسئله نقش زن یک چیز خیلی جدیدی بود که تازه میخواستیم آنرا توسعه دهیم . آنوقت فقط راجع به همین صحبت میکردند که چکار میخواستند بکنند و بکلی زن ایرانی را میخواستند گمراه بکنند و شبیه زن فرنگی بکنند ، وزن غربی در هر صورت یک زنی است که رفتارش درست نیست ، قیافه اش شبیه فاحشه ها است ، واين کلمه فاحشه توی تمام گفتارهای مسئولین بسود ، بمحض اینکه صحبت زن میکردند ، زن دیگر برایشان یا در حد دختر پیغمبر و آدم روحانی بود و یا اینکه فاحشه . یعنی یک زنی که مثل یک انسان کاربکند و زندگی داشته باشد و اینها در تصویر اینها اصلا " وجود نداشت . تصویر زن یا حدود یک ملاٹکه بود یا اینکه یک فاحشه یعنی بین این دو تا هیچ جوری نمیتوانست خودش را جا بکند !

سؤال : اگر درست یادم باشد خانم طالقانی ، که ازقبل جز گروه مجاهدین

بود ، ایشان هم در سازمان زنان مسئول بود.

خانم شاملو : بله .

سؤال : آنوقت طرز فکر ایشان چه بود ؟

خانم شاملو : ایشان هم همینطور ، خیلی شدید آمد نطق کرد و گفت زن باید با مرد در یک جبهه مبارزه بکند وزنان تماوری از زنان اسلام باشند . هیچ مسئله ایران دیگر مطرح نبود . از زنان اسلام محبت نمیکردند ، در جبهه جنگ مثلاً " ، که باید این نوع کارها را بکنند . وبعد اسم چادر و لباس اسلامی را لباس رزم میگذاشتند ، میگفتند همه زنها باید این را قبول بکنند با جان و دل و بروند دنبال آن .

سؤال : هیچ مطرح نبود که با چادر چطور میشود جنگید ؟

خانم شاملو : خیر . لابد یک راهی داشته که این لباس رزم شده و باید همه زنها این را قبول بکنند ! بعد هم در باره رابطه شان با مردها یک سری صحبت‌های خیلی عجیب و غریب میشد ، در مورد ازدواج و درمورد زندگی .

سؤال : خانم طالقانی و گروه مجاهدین و همچنین خانم بازرگان آیا اینها عقیده داشتند به اینکه قانون حمایت خانواده باید لغو بشود ؟

خانم شاملو : صحبت آنرا بطور روشن نمیکردند ولی میگفتند در هر صورت هر کاری که قبلًا" شده باید دوباره بازدید بشود .

سؤال : یعنی پس زمانی که این قانون حذف شد از طرف اینها هیچ نوع مخالفتی نشد .

خانم شاملو : بله . مخالفتی اصلاً" نشد . از طرف اینها هیچ نوع مخالفتی نشد . در صورتیکه زنها اگر یادتان باشد هشتم ماه مه سال ۷۹ که تظاهرات برضد چادر شد ، یعنی دفعه اولی که گفتند چادر اجباری است ، خوب ۵۰۰،۰۰۰ تا زن آمدند توى خیابان ، آنجا من خیلی امیدوار بودم . فکر کردم که شاید

"واقعاً" این شروع یک حرکتی است، تا بستان بعد، یعنی ۲ ماه بعد، باز من در تهران بودم که قانون حمایت خانواده لغو شد، که بعد از این اتفاقات بود لغو شد و حقوق زن بکلی از بین رفت. یعنی دیگر زن هیچ نوع حقی نداشت. آن زمان تعداد کسانی که آمدند اعتراض بکنند توی خیابان، بیشتر از هزار تا نبودند.

سؤال : چرا ؟

خانم شاملو : من فکر میکنم که مسئله چادر یک حالت شاید ابتدائی داشت. یک حالتی بود که آسان بود فهمید نش برای زنان که حالا چرا مارا میخواهند مجبور کنند چادر سرمان بکنیم. میرویم توی خیابان داد میزنیم. بعد هم احساس کردند که قدرت عقب نشینی کرده است. چون اینها گفتند که نه خیر، مسئله ای نیست، میخواهید سرتان کنید میخواهید نکنید. ولی بعد که مسئله قانون پیش آمد که خوب خیلی مهمتر بود از مسئله چادر، چون وقتی که همه حقوق را از یکنفر بگیرید آنوقت دیگر چادر چه سرش بکنند چه سرش نکند اصلاً مسئله ای نیست، اینجا، فکر میکنم اهمیت کم سوادی و بیسوادی در اینجا روشن میشود.

سؤال : آنوقت از زمان مارس ۷۹ که تظاهرات زنان برای اولین بار برپا شد خمینی شروع شد چه مدتی گذشت تا اینکه به اصطلاح سکوت جامعه زنان اتفاق افتاد؟ و آیا این سکوت ارتباطی داشت به سکوت بقیه گروههای سیاسی و "ریپرسنی" یا ایجاد محدودیت و فشاری که داشت اتفاق میافتد؟

خانم شاملو : بله فکر میکنم مربوط هست. منتهی زودتر اتفاق افتاد. یعنی زنها خیلی زود عقب نشینی کردند، خیلی زود، یعنی آن روزی که رفتم برپا این قانون جدید تظاهر بکنیم کسی بیشتر از هزار تن بودیم و هیچ مردی هم با ما نبود. یعنی دیگر هیچ نوع حمایتی نمیشد، حتی بین خود ماها، در مردم من شخصاً حتی شوهر خودم نیامد. در صورتیکه یک دختر دارد، بنا بر این حالا اگر بخاطر من هم نمیآمد بخاطر دخترش باشد مسئله برا یعنی مهم باشد. و شدیداً "سان" عظیمی میآمد.

سؤال : چه مقدار آن مربوط میشود به زمان، یعنی همینطور که زمان پیش

میرفت آیا فکر میکنید که مردها کم کم به عمق حقوقی که برای خودشان داشتند بدست میآوردند ( بر ضد آنچه که درگذشته انجام شده بود ) اثرباری در این جریان داشت ؟

خانم شاملو : حتماً میفهمیدند که یکمرتبه ، یکشبه به آنها یک قدرت خیلی خیلی زیادی داده شده .

سؤال : آنوقت توی زندگی شخصی خودتان در سطح دانشگاه و کار این را مطرح کرده اید ولی در ارتباط با دوستان و خانواده آیا خاطره ای از اثرات این تغییرات در اجتماع دارید ؟

خانم شاملو : بله : بطور خیلی روشن . وقتی این مسائل پیش آمد اغلب با آنکه من کار خیلی مهمی در ایران نکرده بودم منتهی برای خانواده من روی هم رفته تصویر یک زن تقریباً موفق بودم . وکم و بیش خوشحال بودند که تا آدم از اروپا کار پید کردم ، دقیقاً آن کاری که دلم میخواست توی دانشگاه و بعد هم در مسائل زنان ، و یک کمی هم همه یک نوع غروری داشتند که بگویند بله خوب مثلًاً این خانم این طور کارهایی کرده و از این قبیل . ولی همان عده ، بعد از این داستان ، مثل این بود که من یکمرتبه و با گرفته باشم . دیگر یاسراجم نمی آمدند یا بانوی طعنه با من صحبت میکردند . میگفتند آخ تو که همه اش باز دوباره صحبت زنان را میکنی . فکر میکردند تازمانی که سازمان زنان وجود داشت من مثلًاً ما موریت میرفتم یادانشگاه استاد بودم این حالت یک نوع بازی اجتماعی که خوب بود آن زمان ، که آدم در ضمن آزادی زنان را هم بخواهد . فکر میکردند یک مدد بود که من هم آن زمان مد روز بودم و آنها خوشان میآمد ، بعد یکمرتبه دیگر اصلاً چون دیدند مدروزنیست ، و این را هم زن هم مرد ، مردهای خانواده و زنها خانواده ، حتی کسانیکه نزدیک بودند ، میگفتند حالا تو چرا اینقدر بندمیکنی با این داستان . یعنی برایشان واقعاً یک چیز جزئی بود و فکر میکردند که آدم نباید دیگر آنرا دنبال کند و چندین نفر بمن حتی بحالت نصیحت میگفتند که اگر اینطور بکنی در هر صورت زندگی خانوادگیت هم بهم میخورد و این معنی ندارد . چون این قابل نہم بود که کسی که اینطور فکر میکند دیگر نمیتواند روی چیزهای اساسی مطلبی را قبول کند .

سؤال : آنوقت اصطکاکی پیش می‌آمد در خانواده بین مرد‌ها ، دوستان یا نزدیکان در ارتباط با این اعتقادی که به نقش زن داشتید ، بعداز آن که وضع عوض شده بود ؟

خانم شاملو : بله . یعنی خیلی زود ، حتی این آقایان و خانمهای که این فشار را احساس کردند خوب آن اوائل احساس نمی‌کردند و می‌گفتند که چرا بیخود راجع به زن حرف میزندیم ولی بعدکه مربوط به همه شد خوب آنرا احساس کردند . ولی آن‌ها هم باز فکر می‌کردند که نباید جدا کرد این مسائل را و آنطورا احساس مسئولیت نمی‌کردند . یعنی هم احساس مسئولیت نمی‌کردند و هم عادت کرده بودند به یک وضع جدید که مردها بیشتر قادر داشته باشند و مردها یک نوع زندگی دیگری بگذرانند . یواش یواش "سیستم" زندگی که من مثلًا با (پایان نوار  
شروع نوار ۲)

شوهرم داشتم دیگر اصلاً قابل تبول نبود - برای جامعه هم دیگر قابل قبول نبود .  
سؤال : داشتم در باره رابطه شما با شوهرتان صحبت می‌کردیم و تغییری که این رابطه در زمان بعداز انقلاب پیدا کرده در اثر اتفاقاتی که در جامعه می‌افتد .

خانم شاملو : بله . هم شوهرم ، هم فامیل نزدیک خودش وهم فامیل من ، یکمرتبه احساس می‌کردند مثل اینکه من یک نوع خطری باشم برای آنها . نه از لحاظ اینکه مهم باشم ، ولی خطر شاید عمیق‌تر . یعنی بعد از این داستان تظاهرات زنان ، شوهرم خیلی اصرار داشت که من از ایران بروم . یعنی می‌گفت اینجا دیگر جای تو نیست . بودن توهم برای من خطرناک است . و مقصود ش این نبود که ممکن است بریزند خانه اورا بگیرند . منتهی می‌گفت هر روز که من می‌ایم خانه تو فقط از گرفتاریها و ناراحتی‌هایی که در عرض روز احساس کرده ای محبت می‌کنم و این باعث می‌شود که من هم این بدی‌هارا ببینم . البته چون او جراح است ، خوب در عرض روز توانی اطاق عمل بود و مسئله جامعه با آنصورت برایش مطرح نبود ، یعنی آنرا احساس نمی‌کرد . و در ضمن یک حرفه‌ای داشت که به آن احترام می‌گذاشتند ، پول در می‌آورد ، کار می‌کرد ، و خوب شب هم خسته می‌آمد خانه . وقتی می‌آمد یک‌زنی که برایش راجع به گرفتاری جامعه صحبت می‌کند تحمل آن برایش مشکل می‌شود . البته با آنصورت مسئله را بیان نمی‌کرد منتهی می‌گفت بله خود توهم بهتر است که اینجا زندگی نکنی ، تواصلاً وابسته با این مملکت نیستی ، مملکت طوری شده که باید تا وقتی که درست شود

( هنوز فکر میکرد که ممکن است درست بشود ) باید بروی . و اصراری هم که داشت بروم بخاطر دخترم بود . این هم جالب است . درمورد من موفق نبود با یک سری چیزهایی که راجع به آزادی زنان حرف میزدم منتهی در ضمیمن احساس میکرد که نمیخواهد دخترش توانی آن سیستم بزرگ بشود . یعنی برای او یک آینده بهتری را میخواست و احساس میکرد که آینده ایکه توانی ایران برایش هست ، برای یک دختر ، قابل قبول نیست . منتهی عوض آنکه سعی کند مسئله را حل بکند آنرا از خودش دور میکرد . یعنی میگفت خیلی خوب میفرستم اورافرنگ میفرستم و پول میفرستم آنجا که درس بخواند . خوب من هم تصمیم گرفتم بروم . برای اینکه واقعاً احساس میکرم که دیگر برای هیچکس تصویری نیستم . دیگر اصلاً مثل اینکه بگلی شناسایی خودم را گم کرده باشم توانی مملکت . توانی خیابان با هیچکس نمیتوانستم حتی حرف بزنم ، در حد دکاندار ، شوپرتاکسی و غیره .... و حتی خانواده نزدیک خودم . یعنی دیگر اصلاً هیچ نوع رابطه ای با هیچکدام از آنها نداشتم . با شوهرم هم همینطور . یعنی واقعاً احساس میکرم که دیگر آن تصویری که از من داشت ( و فکر میکرم که او هم دیگر همینطور شده بود ) یعنی من برایش تصویر زنی بودم که برای اخیلی قابل قبول بود و خوب بود برای اینکه آن دوران قبل داشتن یک زنی که تقریباً " میشد با و بگویند زن آزاد که کار میکرد و درس خوانده بود ، برایش خوب بود ، از لحاظ اجتماعی . بعد یکمرتبه دیگر اینها همه " پوان " های منفی شده بود . که یک زنی که حرف خودش را میزند و محبت میکند یا مثلًا " چهارتاخارجی میآیند با و تلفن میکنند اسباب گرفتاری میشود . چون این هم مثلًا " مسئله‌ای شده بود که یک خبرنگار خارجی به ایران آمده بود و بمن تلفن زده بود و با او من نهار خورده بودم . این باعث شد که شوهرم دو روز با من دعوا بکند که وقتی میدانی وضع چطور است تو نباید قبول بکنی . اینها هم یک حالت " اتوسانسور " بیک نحو دیگری شده بود . که تو وقتی میدانی این مطلب اینطور گرفتاری دارد تونباید این کارها را بکنی . یعنی زن دیگر نمی‌باشد با یک آقایی مثلًا " بروم رستوران بنشیند غذا بخورد .

سؤال : کار هم که دیگر منفی شده بود ؟

خانم شاملو : کار هم که دیگر تقریباً بله ، یعنی البته من را ، برایم نامه نوشتن از دانشگاه که بیا شید دوباره سرکارتان ولی یک گروهی تشکیل شده بود از دونفر از همکارانم با اضافه دو دانشجو ، معاون دانشگاه و رئیس دانشکده که البته

اینها همه عوض شده بودند . گفته بودند که تصمیم گرفته بودند من میتوانم برگردام سرکارم بشرطی که بایم از خودم و از کارهایم انتقاد بکنم . یک نامه نوشتم که اگر تا فلان تاریخ نیایید ماحساب میکنیم که استعفا داده اید . خوب من نمیتوانستم یک نامه سرگشاده نوشتم به دانشجویان ، روزیکه این را بمن ابلاغ کردند من سرکلاس بودم - مستخدم آمد با یک نامه وسط کلاس ، توی نامه نوشته بود که تا رسیدگی بیشتر به وضع عقاید تان فعلاً "وضع استخداماً شما متعلق است - که من همانجا نامه را برای دانشجوها خواندم ، بعدم برایشان نامه نوشتم که با این وضع من نمیتوانم معلم خوبی باشم اگر قرار باشد بایم حرفهایی که زدم بگویم اشتباه بوده است . و چون واقعاً "عقیده ندارم که اشتباه بوده ، برای همین نمیتوانم دیگر ادامه بدهم .

سؤال : و این حرفها بیشتر در زمینه نقش زن بود ؟

خانم شاملو : همه ، همه ، همه در زمینه نقش زن بود . و همکاری من با سازمان زنان .

سؤال : با بقیه چطور ؟ بقیه دوستان وزنان ، که با آنها کار میکردید ، با آنها هیچ ارتباطی داشتید ، در زمینه های مختلف مربوط به تغییرات ، که با هم تبادل نظر کنید ؟

خانم شاملو : بله . با تعدادی از زنان ، مثلاً "سه چهار نفر شان بکلی رفتند . یعنی اصلاً" نمیتوانستند تحمل بکنند و رفته باشند . بعد چند تا از آنها ماندند که خیلی البته برای آنها مشکل است . منتظر ماندند ولی قبول کردند که روسای سرشنan بکنند و بعد هم که دانشگاه اصلاً بسته شده یعنی الان هم دیگر دانشجو نیست منتظر اساتید دانشگاه مجبورند بروند آنجا سر ساعت ۲۰:۳۰ یکنفر دم در کنترول میکنند که ببینند سر ساعت آمده اند و بعد میروند مینشینند کارهای تحقیقاتی میکنند ، تمام مدت .

سؤال : هنوز دانشگاه بسته است ؟

خانم شاملو : دانشجو نیست توی دانشکده ادبیات . یعنی بسته نیست . برای استادها بسته نیست . یعنی استادها می‌آیند ، برای اینکه حقوقشان را بگیرند

باید مثلًا "روزی هفت ساعت در دانشگاه باشند و بعد برمیگردند.

سؤال : پس بیشتر زنانی که طرز فکر شان شبیه شما بود یا بیرون رفته بودند از ایران و یا اینکه ...

خانم شاملو : بله . بیشتر شان نتوانستند کار بکنند ، در هر صورت

سؤال : آنوقت شما درجه مرحله‌ای تصمیم گرفتید که از ایران بیاید بیرون ؟

خانم شاملو : من وقتی که کارم را از دست دادم . یعنی وقتی که این مسئله پیش آمد قبل از آن ، یکسال قبل ، بمحض اینکه مدارس را شروع کردند تغییر دادن ، دخترم را فرستادم . ولی خودم برگشته بودم سرکارم و وقتی مسئله کاری پیش آمد متوجه شدم که اصلاً دیگر نمیشود . دو سه ماه هم سعی کردم بمانم ولی اصلاً غیر قابل زندگی شده بود . اولاً بخاطر اینکه من تمام عمرم از لحاظ اقتصادی آزاد بودم و مستقل و همینقدر که دیگر حقوق نداشتمن برايم خیلی مشکل بود که از شوهرم پول بگیرم . بعدهم کاری نداشتمن . از صبح تا شب میبايستی خانه بمانم . احساس میکردم که برای بجه ام هم مفید نیستم . چون از اودورم . بعد هم برای هیچکس دیگر ، بخصوص برای هیچ زن دیگر ، نمیتوانم مفید باشم . سعی کردم که ببینم میتوانم یک گروهی تشکیل بدهم ، یک کاری بکنم ، در درون همان سیستم . بعد همه اش به بن بست میخورد . یعنی اصلاً هیچ جوری نمیشد . توی آن زمان با تشکیلات حزبی هم تماس گرفتم که ببینم می توانم کارهای بکنم یا نه . ولی هیچکدامشان گروه مستقل زنان را اصلاً نمیخواستند قبول کنند ، بجز گروه "تروتسکیست" آنوقت من با آنها هم عقیده نبودم . بنا براین باز نمیشد . یعنی تنها کسانی که باز قبول داشتند که میشود یک گروه زن توی ایران باشد "تروتسکیست" ها بودند .

سؤال : آن گروه حقوق بشری که قبلًا "با آنها کار میکردید آنها طرز فکر شان در این زمینه چه بود . بعد هم با آنها باز جلسه داشتید ؟

خانم شاملو : بله . یکی دو تا جلسه داشتیم . آن زمان دیگر فقط محبت زنانی‌ها و گرفتا ریهای رژیم جدید پیش آمده بود که آنها هم هیچ حاضر نبودند که هیچ نوع وقت و انرژی روی مسئله زنان گذاشته شود . یعنی همه میگفتند که این

دیگر بازalan دوباره یک مسئله ثانوی است . چیز عجیب این است که میگویند ثانوی است ولی در ضمن ، همیشه ، اگر توجه بکند ، توی این صحبت‌ها و کارها و حرفها پنجاه در مردم صحبت زنان است . این خیلی عجیب است که همه میگویند مسئله زنان یک مسئله ثانوی است یعنی آنها نباید بجنینند چونکه انرژی آنها باید با مردها در یک جبهه‌گذاشته بشود ولی از طرف دیگر هفته‌ای نیست که یک مسئله ای راجع به زنان گفته نشود ، بطور خیلی خیلی رسمی ، که مثلاً باید لباسان اینطور باشد ، باید مدرسه اینطور باشد ، زن باید فلان کار را بکند ، یا مثلاً حق ازدواج مرد ؛ و تعداد مردهایی که از این حق استفاده میکنند خیلی زیاد است و این تعداد هم فقط آدمهای بیسواند و دهاتی نیستند . بنابراین پایداری رژیم جدید ، من شخصاً فکر میکنم ، مقدار زیادی از آن بخاطر حقوقی است که به مردها داده شده . یعنی بطور آگاهانه یا ناخودآگاه ، برای اولین بار یک رژیمی دارند که خوب در آن پنجاه درصد مردم روی پنجاه درصد دیگر حق برتری دارد ، یعنی میتوانند هر کاری که میخواهد بکند . و این فکر میکنم یک نوع رضایتی به آنها بدهد دیگر .

سؤال : این گروهی که با آنها کار سیاسی میکردید قبلماً ، بدینی اینها دیگر در این مرحله شروع شده بود ؟

خانم شاملو : بله . بدینی آنها شروع شده بود ، مقالاتی مینوشتند ، و میگفتند ، اغلب شان گرفتاری برایشان پیش آمده بود ، قایم شدند ، و بعد هم خارج شدند از مملکت . یعنی دیگر نمیتوانستند ، آنها هم دیگر نمیتوانستند فعالیتشان را ادامه پنهان و متوجه شده بودند که دیگران آزادی که میخواهند وجودندارند .

سؤال : ولی حتی بعداز انقلاب اتفاقاتی که برای زنان می‌افتد برای این گروه حقوق بشر مسئله اساسی نبود ؟

خانم شاملو : خیر ، همیشه بعنوان یک زنی که مثلاً زندانی شده یا تیرباران شده راجع بآن صحبت نمیشد منتظر بعنوان یک گروهی که به آن ظلم شده هیجوقت راجع بآن صحبت نمیشد . حتی الان هم صحبت نمیشود . یعنی توی این نوشته‌هایی که اینها چاپ میکنند هیچکس صحبت حقوق زنان را بطور کامل نمیکند . زنانی که گرفتند واذیتشان کرده اند چرا ، صحبت آنها میشود ، ولی تمام زنان ایران که درواقع همه الان هرآن به آنها ظلم شده حتی اگرکسی شوهرش زن نگیرد یا

کتش نزند یا پدرش مجبور شوهر بگندولی همینقدر که میتواند این کار را بگند خوب به همه ظلم شده است . زنی هم که هیچکدام از این چیزها برایش اتفاق نمیافتد بالاخره با و ظلم شده چون میتواند اتفاق بیفتد ولی این را نمیخواهد قبول بگند.

سؤال : آنوقت فکر میکنید که هیچکدام از این گروههای سیاسی در حقیقت به این مسئله زنان توجهی خاصی نداشتند ، بغیر از آن گروه کوچک "تروتسکیست"؟

خانم شاملو : بله . توجهی نداشتند .

سؤال : مجاهدین نظرشان در مورد زنان خیلی شبیه نظرات آقای خمینی است در واقع . برای اینکه عقیده دارند که زنها باید مثل مردها مبارزه بگندولی هیچ جا گفته نمیشود که با عقايد و مسائلی که توی قرآن آمده راجع به زنان ، اینها مخالفند .

سؤال : یعنی ترشان را بطور روشن مطرح میکنند ؟ فرض کنید در مورد چند زن داشتن یا در مورد حقوق زن در خانواده نظرشان چیست ؟

خانم شاملو : نظرشان ، آنطور که صحبت میکنند ، البته من با مسئولین آنها صحبت نکردم ، ولی با کسانی که همکاری میکنند با آنها ، چندین دفعه صحبت کردم . اینها اغلب میگویند که "اصل" صحبت آن لازم نیست . در باره مسئله زن قسائیون اسلام را قبول دارند . بنابراین چند زن گرفتن را میگویند که بله چند زن گرفتن آزاد است - خوب منتهی اغلب ماهانمیگیریم . یعنی میدانید یک حالت لطفی است که این آقا یا میخواهند بخانم ها بگند و میخواهند اینرا اینطوری نگه دارند ، که ماهه چون آدمهای خیلی خوبی هستیم این کار را نمیکنیم ، منتهی قانون بدنیست . یعنی میخواهند در واقع این در را برای خودشان همیشه بار نگاه دارند که زن باید در واقع زیر نظر وزیر دست مرد باشد .

سؤال : آنوقت این همکاری که زنان میکنند مخصوصا "با این گروه مجاهدین . که اینقدر واقعا "شجاعانه مبارزه میکنند . و در واقع تعداد زیادی جانشان را از دست میدهند . این را چطور میشود فهمید که بالاخره یک زنی که احسان اهمیت بعنوان یک فرد میکند که بتواند یک چنین مبارزه ای را بگند ، این چطور میتواند

این دو موضوع را با هم تلفیق بدهد ؟ دید آنها را در مورد زنان با نقشی که خودش بازی میکنند چطور است ؟

خانم شاملو : اینجا هم با من فکر میکنم که زنهای مجاهد آزادی زن را بمعنی غربی کلمه "اصلًا" نمیخواهند بفهمند . نه اینکه نمی فهمند ، ولی نمیخواهند بفهمند . ولی آنرا جزء چیزهایی که راجع به آن فکر میکنند نمیگذارند . فکر میکنند که این یک مسئله ایست که مربوط به فرهنگ غرب است و در هر مسورت آزادی زنان ایران نباید شبیه آزادی آنها باشد . یعنی میدانید ، فکر میکنند که اصلاً آن راه را آدم نباید در پیش بگیرد ، باید از یک راه دیگری به آزادی برسد . آنرا هم با فکر میکنند که در مقابل مرد نخواهد بود این آزادی . یعنی فکر میکنند که این آزادی توی جامعه است و با هر کدام شان که من سعی کردم صحبت بکنم هیچکدام حاضر نیستند که راجع به حقوق اولیه زن صحبت نکنند . همه میگویند نه خیر جامعه وقتی آزاد شد ، اینجا اتفاقاً خیلی شبیه "تسز کمونیست" ها است ، وقتی یک مملکتی آزاد شد ، زنهای هم آزاد میشوند .

سؤال : ولی در محیط خانواده مرد سالاری را قبول دارند ؟

خانم شاملو : بله . این را اغلب قبول دارند . یعنی مثلاً" راجع به یک دختر فکر میکنند که باید حتماً ازدواج بکند ، بعد بچه دار بشود ، بعد هم مسئولیت بچه ها باید بازن باشد . میدانید این تیپ چیزها را همه را قبول دارند و هیچ حاضر نیستند حتی راجع بآن محبت بشود .

سؤال : شما در پائیز ۷۹ از ایران بیرون آمدید ؟

خانم شاملو : بله . زمستان ۷۹ ، زانویه ۷۹ .

سؤال : از آن به بعد چه تغییراتی را دیدید . یعنی آیا گروههایی که بیرون میآمدند از ایران چیزی میگفتند و با آنها تماس داشتید ؟

خانم شاملو : من خودم میرفتم ایران ، یعنی هردو سه ماه یکبار میرفتم ، تا سال ۱۹۸۰ . دفعه آخر که من ایران بودم تا بستان سال ۸۰ بود یعنی تقریباً

سه سال پیش .

سؤال : آنوقت تغییراتی که میدیدید چه شکل بود ؟

خانم شاملو : تا آنوقت دیگر یواش یواش ، بین سال ۷۹ و ۸۰ ، تعداد زیادی از مردم عادت کرده بودند . یعنی دیگر من کم کم احساس میکردم که هر دفعه‌ای که میروم بیرون ، آن چیزهایی که برای من قابل قبول نیست و خیلی واقعاً "اسبای شوک" است برای من ، برای مردم دیگر عادی شده است . مثلاً بینید تسوی شوخی‌ها همیشه یک مقداری مطلب جدی هست ، کم کم ، دفعه آخر که در ایران بودم ، یک آقائی وقتی دیر می‌مدد یک جائی میگفتند لابد رفته زن بگیرد . یعنی این حرفها آمده بود توی زندگی ، توی حرفهای هر روزی ، حتی تسوی گروههایی که اصلاً در آن این تیپ کارها معمول نبود ، یواش یواش ، نوع صحبت‌هایی که آقایان با هم میکردند عوض شده بود . نوع نگاه کردن‌شان به زنها عوض شده بود ، کم کم زن یک حالت کالا پیدا کرده بود .

سؤال : آنوقت تبلیغاتی که میشد از طریق دستگاه وسائل ارتباط جمعی دولتی وغیره این مسئله تصویرزن در آن مطرح بود ؟

خانم شاملو : بله . سال ۸۰ مثلاً از تلویزیون فقط تصویر زن اسلامی پخشش میشد . توی مردم هم یواش یواش زنی که واقعاً آزاد باشد که دیگر اصلاً دیده نمیشد . مثلاً یک زنی که تنها بتواند زندگی بکنداشلاً نبود . یعنی هیچ زنی دیگر در سال ۸۰ هم (که وضع مثل امروز نبود ) هیچ زنی دیگر نمیتوانست تنها مثلاً در یک خانه زندگی بکند . من دوستانی دارم که قبلًا تنها زندگی میکردند . اینها مجبور شده بودند که یا ازدواج بکنند یا این که با پدر و مادرشان دوباره زندگی بکنند . آنوقت بیرون رفتن با مرد دیگر تقریباً غیرممکن شده بود . میباشد شناسنامه همراه آدم باشد . و این را مردم به‌حالت تجاوز نگاه نمیکردند . تجاوز به آزادی انسان .

سؤال : فکر میکردند این یک امر طبیعی است ؟

خانم شاملو : بله . فکر میکردند ، بله ، خیلی خوب ، مثلاً ، شناسنامه اترافهم جیب بگذار و برو بیرون . ولی اینکه هر آن ممکنست توی خیابان آدم را بگیرند

وبگویند آیا این آقا شوهر شما است یا نه و نابت کنید که شوهر شما است، این برا یشان دیگر یواش یواش غیرعادی نبود.

سؤال : بعضی از این محبتهایی که کردید، در طی این چند ساعت، درباره یک مقدار از تئوری هایی که در زمینه نقش زن وجود دارد، آدمی بینند که اینها در ایران بعنوان یک حالت "لابراتوار" و آزمایشگاه پیش آمده است. آیا شما خودتان از این موضوع آگاه بودید؟

خاتم شاملو : بله . من در مورد خودم با همه اینها زندگی کردم . یعنی احساس این بود که تمام چیزهایی که فکر میکردم درست است ولی . منتظری، خواه نا خواه ، در حد تئوری بوده یعنی راجع به یک سری مسائل محبت میکردم که خودم در شرایط آن زندگی نکرده بودم . چون خودم زندگی آزادی داشتم ، درس خوانده بودم، کار میکردم ، و در ضمن خوب مبارزه میکردم که همه بتوانند این کارها را بکنند . بعد با یک مردی زندگی میکردم که او هم این تصویر را قبول داشت. بچه داشتم ، زندگیم نسبتاً دور از این مسائل بوده با وجود اینکه مسئله زن مسئله اساسی من بود ولی این برای من یک احساس بود ، و بعد این اتفاقات ایران باعث شد که واقعاً همه این چیزهایی که در کتابها خوانده بودیم یا من نوشته بودم همه اینها را بطور خیلی شخصی خودم امتحان کردم . یعنی دیدم که همه اینها درست است. همینقدر که میگفتیم حق و حقوق و قدرت وقتی بیکی داده شود از آن استفاده میشود و خوب این یک فکر خیلی قدیمی است، ولی خوب این را من بین نزدیکانم دیدم دیگر که از قدرت استفاده میکنند . یا تصویر زن و زندگی کردن با یک زن آزاد مشکل است . و این هم باز دیده میشود . یعنی انتخاب کردن بین یک زن آزاد و یک زنی که کاملاً مطیع است. خوب الان در ایران همه یک زن مطیع را انتخاب میکنند دیگر . و حالا متوجه شدم که آن زمانی هم که زن آزاد را انتخاب میکرند در واقع دلیلش این نبوده که خودشان واقعاً عقیده داشتنند که زن باید آزاد باشد و حالا می فهمیم این را . در واقع آن زمان جامعه طوری بوده که تصویر زن "ایده آل" تصویر زن آزاد بوده و این یک اتفاقی بوده توی زندگی آقا یا آن ایرانی که در واقع خیلی عمدی نبوده .

سؤال : و بعد حتی اشاره کردید به یک نوع حالت تهدید یا حتی میشود گفست وحشت از قدرت جنسی زن که فرض کنید در صحبتها رئیس جمهور مطرح میشود،

بعنوان اشده ای که از موی زن می‌آید و میتواند مرد را تحت تاثیر قرار بدهد . این هم یکی از چیزهایی است که .....

خانم شاملو : بله . برای این هم من یک جوابی داده بودم به آقای بنی صدر . نوشته بودم برایش که خیلی من تعجب میکنم از اینکه شما با یک اشده موی زن حالی به حالی میشوید ولی خوب در ضمن عین همین را هم میتوانند از طرف زن بگویند . مثلاً "من میتوانم بنویسم که هر مردی که سبیل دارد باعث میشود که من اصلاً نتوانم کار بکنم . اگر یک چنین چیزی بشود ، یک جامعه بطور کامل ، نصف آن از برق مو ، و نصف آن از سبیل مرد ناراحت میشوند . چون زن قدرت اقتضایی هم دارد دیگر و بالاخره باید کار بکند ولی متوجه نیستند که همین گفتن این چیزها اقرار به ضعیف بودن است .

سؤال : یعنی اینها با اصطلاح یکی از چیزهای " میتلوزی " یا افسانه هایی است که همیشه بر ضد زن از آن استفاده شده که زن بعنوان یک " او بژکت " مورد نیاز یا زیبا میتواند یک قدرت شیطانی داشته باشد و این خوب الان معلوم است که آنجا باز دوباره یک افسانه خیلی .....

خانم شاملو : بله . برای اینست که سعی میکنند زن را مهار بکنند . مهار چطور میتوانند بکنند ؟ دیگر الان تمام حقوقش را از او گرفته اند . و این خیلی خوب احساس میشود که این همه ارزی پای این مسئله مصرف میشود . مسلکتی که در حال جنگ است ، اقتضادش تقریباً " به صفر رسیده ، مردم همه پاهاشان ، دستهاشان شکسته ، زخمی هستند و ..... تمام فکر یعنی پنجه در مسد فکر تمام این جامعه متوجه اینست که چطور این زنها را از سرتا به پا بپوشانند . و حتی آخرین قانون - همه در این حد است که مثلاً لاک تزنید . یکی از بستگان من دو ماه پیش رفته بود ایران میگفت که توی فرودگاه با وگفته اند که چرا دستان را لاک زده اید ؟ او پرسیده که چرا ؟ آخر مگر لاک قدفن است ؟ گفته اند که ممکن است باعث تحریک مردها بشود . البته او هم جواب داده بود که آدرس این مردهایی که اینقدر زود تحریک میشوند را بدھید ! چون من تمیشنا سم !

سؤال : آنوقت در حقیقت یک مقداری از این مطالب مربوط میشود ، آن طوری که مطرح میکنید ، به ارتباط بین افراد در جامعه ، مرد وزن ، و خوب قدرتی

که مردها همیشه با یک حالت اکراه از این قدرت خودشان گذشته بودند و زنها گرفته بودند و حالا یکمرتبه به آنها پس داده شده بود . ولی فکر نمیکنید که یک مقدار از این جریان ارتباط دارد با نقشی که با مطلاع افراد مذهبی داشتند در گذشته ، در اجرای قوانین و در سازمان دادن به قدرت ، یعنی مثلاً "طلاق یارواب طخانواده یا ازدواج وازاً یعنی قبیل و اینها مسائلی بودکه به مذهب تعلق داشت . این چیزی بودکه مذهبیون در واقع آنرا اداره میکردند و این قدرت را در اختیار داشتند ، و بعد همه اینها کم کم از طرف دولت آنها گرفته شده بود ، و حالا با این تغییر دوباره پس گرفته میشد . چقدر فکر میکنید این مسئله یعنی قدرت خیلی قابل لمس این مرد مذهبی یا این آخوند در زمینه های مختلف ، در این مسائل زنان اثر داشت ؟ برای اینکه همه اینها بهر حال مربوط میشود بنحوی به زندگی خانواده و نقش زن در خانواده .

خانم شاملو : "بله حتماً" از لحاظ مذهبی این یک بازی و بازنگ قدرت بود دیگر . یعنی الان دیگر خیلی قدرت آنها بیشتر شده و یواش یواش دارند اولین جا که خانواده است دیگر ، در هر صورت ، و این را اینها خوب فهمیده اند ، یعنی متوجه شده اند که اولین مرکز قدرت خانواده است . وبخاره همین هم من فکر میکنم که این رژیم اصلاً پایدار مانده با وجود این مسائلی که پیش آمده ، بخارا یعنی تمام این قدرت اول توانی خانواده است و توی خانواده در دست مرد است . اول دست مذهبیون است و بعد هم دست هر مردی است که توی هر خانواده ای وجود دارد . و این برا یسان خیلی خوش آیند است ، ولو گفته نشود ، و این در ضمن باعث میشود که یک رژیمی پایدار بماند دیگر . وقتی که شما اولین پایه را محکم بکنید ( محکم به یک بنحوی ، یعنی یک جوری بکنید که قدرت دست یکی باشد ) . یک خانواده ای که دیگر از قدرت آن بآنصورت استفاده نمیشود کنترل آن خیلی مشکلتر است . زن و شوهری که واقعاً آزاداند میتوانند با هم موافق نباشند ، میتوانند روی بجه هاشان اثر متفاوت داشته باشند ، در صورتی که وقتی یک نفر باشد کنترل هم بوسیله همان یکنفر خواهد بود ، روی یک عده ای ، مثلاً یک زن و پنج تا یا شش تا بچه ، بطور متوسط .

سؤال : حالا اگر برگردیم و بگذشته نگاه کنیم و به این چند سالی که در ایران کار کردید ، اگر قرار بود این برنامه را دوباره از سرنو تکرار کنید چکار میکردید ؟ آیا تغییری میدادید در نحوه فعالیت یا در تماسها ؟

خانم شاملو : ساریح را دوباره سوین مشکل اس-ولی یک زمانی اواسط این داستانها وقتی که فکر میکردم سان مسائل، بعضی و فنها فکر میکردم که شاید من هم مانند تعدادی از ایرانیها ریادی غربیزده بودم . یعنی برایم پیش آمد و فکر آرا هم کردم . ولی بطور خیلی صادقانه فکر نمیکنم که ایطور بوده بعضی فکرش را کردم ولی آزادی یک زن غیر از طریق فکر غربی غیرممکن بود و فکر میکنم که نمیتوانستم طور دیگری پیش بروم ، در آن کارهایی که توی ایران کردم . شاید میبايستی بیشتر کار میکردم . تنها چیزی که الان باعث تناقض من است ایست که شاید میبايستی شدید تر و بیشتر کار میکردم ولی در یک راه متفاوت، که فکر نمیکنم میتوانستم و فکر هم نمیکنم اصلاً لازم بود . ولی غربی بودن را هم یک زمان فکر میکردم ، چون در هر صورت آزادی زن از غرب شروع شده و شاید این باعث شده که شاید نمیتوانستم ارتباط ما تعداد زیادی از زنهای ایران ، ارتباط فکری، برقرار بکنم . ولی الان واقعاً " باین نتیجه رسیده ام که دلیل آن کم سوادی زنان ایران بوده و دلیلش غرب زدگی من نبوده است .

سؤال : راجع به سازمان زنان چه فکر میکنید؟ یا سازمان میتوانست کار دیگری بکند غیر از آن کارهایی که میکردیا آنکه اگر قرار بود دوباره برنامه ریزی بشود .....

خانم شاملو : آنهم مشکل است . فکر میکنم که شاید امکان داشته که برنامه های آگاه سازی بیشتری داشته باشد برای زن ایرانی و اطلاعات بیشتر بدست همه برسد . نه اینکه وقتی مقداری از قوانین که عوض میشد شاید یک عدد ای نمیدانستند و شاید میباشد به آنها رسانده میشد و اطلاعات را بیشتر به آنها رساند .

خیلی متشرم خانم شاملو .

## قسمت دوم مصاحبه با خانم مریم شاملو

سؤال : خیلی متشرکر خانم شاملو می‌خواستیم سوال بگنیم از خدمتتان راجع به سفرتان به ایران و برداشت‌هایی که داشتید بفرمایید.

خانم شاملو : این مصاحبه تاریخ شفاهی که با من کردید فکر می‌کنم شاید سال ۱۳۸۳ باشد و امروز در واشنگتن این را خواندم و بنظرم آمد که یک چند تا نکاتی هست بعد از اینکه ایران رفتم، نه اینکه عقیده‌ام عرض شده باشد، ولی بر عکس فکر می‌کنم که اهمیت آن چیزهایی که گفتم آن اندازه که گفتم نبوده شاید خیلی بیشتر بوده، یکی دو تا نکات است . یکیش مسئله آگاه سازی که توی برنامه‌های سازمان زنان خیلی رویش من شخصاً کار کرده بودم و توی دانشگاه رویش کار می‌شد آن زمان احساس می‌کردیم بعضی‌ها گفتند که این مسائل خیلی -

سؤال : این چه بود برنامه آگاه سازی؟

خانم شاملو : برنامه آگاه سازی، یک گروهی بود که، گروه تحقیقی، دو سال روی یک برنامه‌ای، که قرار بود تدریس بشود، که من قرار بود آن کلاس را درس بدhem، کلاسشن راجع به زنان بود women study، که قرار بود در دانشگاه ملی، برای اولین بار، یک کلاسی باشد و کلاسی که مربوط به زنان دختر و پسر هم می‌توانستند بیایند. برای این کار یک حالت experimental، یک کاری که تو خود سازمان زنان می‌کردیم، من یک گروههای آگاه سازی داشتم، شش نفر بودند، گروه شش نفری که می‌آمدند راجع به وضع، اصلًا مسئله زن بودن، که ببینند با خودشان چه برداشتی خودشان از زن بودن دارند، آیا فقط براینکه دارند داریم مقایسه می‌کنیم هم حقوق یکسان با مرد داشته باشند، اجازه خارج شدن از کشور داشته باشند، یا کار بکنند، یا اینکه اصلًا شاید بخواهند یک کارهای دیگری بکنند، آزاد باشد منتسی الزاماً آن راهی که همه مردها رفتند نخواستند بروند، یا بعضی‌ها بخواهند بروند، یا بعضی‌ها نخواهند بروند، یعنی سعی بکنند یک گروهی توی خود سازمان زنان، خود تمام سازمان زنان یواش یواش یک جائی بشود، فقط جائی که آدم می‌برود کار می‌کند، معمولی نباشد، یک جائی باشد که در ضمن، یک جائی تفکر راجع به مسائل زنان باشد، مثلًا یک عame‌ای باشد که توی جامعه را یک جور بخصوصی آدم ببینند.

سؤال : و واکنش شاگردها را چه بود به این یعنی طبقات معمولی ...؟

خانم شاملو: اینها همه را من گفتم نمی خواهم زیاد تکرار بکنم، ولی می خواهم، بنظر من خیلی مهم می‌آمد این زمان با سازمان زنان با شخص خانم افخمی خیلی راجع بهش صحبت می کردیم که بعضی وقتها، حتی دوستهای، استادان دانشگاه هم می‌گفتند که خیلی خوب ولی این خیلی دیگر غربی است، یعنی همانطور که می‌گفتند مسئله آزادی زنان غربی است، این دیگر خیلی رادیکال تر است، حالا ما اینقدر مسائل دیگر داریم، مسائل نمیدانم گرسنگی، بیسواندی، چیزهای دیگر، هست، حالا تو راجع به چه چیزهایی صحبت می کنی که مربوط به یک جامعه خیلی پیشرفته است، خوب من آن زمان هم همین ایدآل را داشتم منتهی خیلی مطمئن نبودم، چون این اتفاقات که افتاد در ایران، انقلاب، یک زمانی به خودم می‌گفتمن که خوب شاید حق داشتند، شاید این مسائل خیلی هم به جامعه نمی خورد، خوب همینطور هم بود، بالاخره منفجر شد، و کسی هم اهمیت نداد و زنان چادری شدند و همه حقوقشان را از دست دادند، بنابراین شاید آن تیپ فکری که من می‌کرم اصلاً نمی‌خورد، ولی بر عکس خوب این جوری شد منتها من فکر می‌کنم نه، خیلی هم، وارد بودیم، یعنی نشان داد اتفاقاتی که افتاد نشان داد که چقدر وارد بود نه اینکه چقدر پرت بودیم بر عکس .

سؤال : چه کار چه چیزی ؟

خانم شاملو: خاطرتان هست وقتی که دو سال پیش من رفتم ایران، شش هفته ایران بودم، در ایران متوجه شدم که جامعه، فقط مسئله این نیستش که حقوق زنان از دست رفته، چرا، اول آن است مهرمند این هم هست که هیچ حرفی هم ندارد، ولی توی خانوادههایی که آدم فکر می کرد که حتی این قانون خیلی مسئله نیست مثلاً یک زوجی که هردوشان کار می‌کنند، درس می خوانند، دیدم، الان اسم نمی آورم، ولی یک خانواده‌ای که هردو مثلاً پزشک هستند، هم خانم و هم آقا، هردو کار می کنند، پول درمی آورند، رابطه فکری خیلی سالمی قبل از انقلاب داشتند، خوب توی یک همچین جامعه‌ای زندگی کردن، حتی برای اینها، یک مقدار چیزهایی عوض شده مثلاً، قدرت را که وقتی آدم به یکی بدهد حتی انسان استفاده ازش نکند رابطه‌هایش با همه چیز فرق می کند و این را من فکر می کنم خیلی خطرناک است .

سؤال : یعنی مثل توی آن خانواده چه جور تغییر شما دادی؟

خانم شاملو : چه جور تغییر، یک مرد خانواده هیچ نوع احترامی ندارد برای زنش .

سؤال : حتی آن .. . . .

خانم شاملو : بله . اصلاً برایش مهم نیست که زنش پول درمی‌آورد، نمیدانم و حتی من فکر می‌کنم یک تعداد زیادی از آقایان، حالا یواش یواش حتی می‌گویند که خوب حالا خیلی مهم هم نیست که زنها همه حقها را از دست دادند و حقوقی ندارند و بعد هم یواش یواش می‌گویند ما که حقوق زیادی نداریم ولی توی همان - .

سؤال : این بین طبقه روشنفکر؟

خانم شاملو : روشنفکر بله، و من چندین جا شنیدم و فکر می‌کنم این خطرناک است حتی، برای جامعه‌ای، حتی برای مردم‌ها، فکر می‌کنم مردم‌ها هم حواسشان نیست دارند، وقتی که آدم قبول کرد که ۵۰٪ جامعه همه حقوقش را از دست بدهد و آنوقت وقتی که آدم قبول کرد که با این بازی بکند و حتی آنهاشی که عقیده دارند باید مثلًاً آدم یک دانه زن داشته باشد، ولی شوخی را می‌کنند، می‌گویند بله همسایه ما هم رفته یک زن دیگر گرفته و در ضمن میدانند خودشان هم می‌توانند این کار را بکنند.

سؤال : ولی آیا شما دیدید استفاده از این حقوق را بطور محسوس بین طبقه روشنفکر آیا دیدید بینشان افرادی که دو زن دارند یا صیغه داشتنند یا دیگر حقوق جدیدی که بهشان داده شده استفاده، مثلًاً فرض کنید توی طلاق تو..؟

خانم شاملو : بله ، بله این خیلی زیاد.

سؤال : یعنی خودشان استفاده، دیدید؟

خانم شاملو: بله، حالا ممکن است صیغه به آن صورت نباشد ولی - - .

سؤال: ولی مثلاً توی قوانین کمتر طلاق این چیزها؟

خانم شاملو: و آنوقت، یک چیز دیگر که من می‌خواستم بگویم اینکه من دیدم حتی آنهاشی که از این حقوق استفاده نمی‌کنند یک حالت خیلی منفی توی زنان پیش آمده، توی زنان هم یواش هرچه آدم نمی‌تواند بگوید عادت کردند، ولی بالاخره زندگی می‌کنند، توی آن سیستم، من چیزی نمی‌کنم به آنها، ایراد نمی‌گیرم، برای اینکه مبارزه مشکل است، خسته کننده است، خطرناک است، مبارزه توی درون خانواده هم همینطور، یواش یواش، زنان افتاده‌اند توی یک خط آزادی نیست دیگر.

سؤال: قبول شرایط؟

خانم شاملو: یعنی قبول شرایط بیرون خودش خیلی اشکال دارد، قبول شرایط توی خانه هم دیگر نمی‌توانند با شوهرشان بگو مگو بکنند که مثلاً بگویند تو چرا این جمله را این جوری گفتی، میدانی چون اینقدر مسائل دیگر هست، راست می‌گویند، ولی بعقیده من هم همین مسائل مهم‌تر است، از همه مهم‌تر است.

سؤال: می‌خواستم ازتان بپرسم شما هیچکدام از آن شاگردها یا افرادی که در سمینارهای آن دوره‌تان شرکت داشتند، یعنی افرادی که میدانید بهشان آگاهی داده بودید آنها را هیچکدام را دیدید دراین سفرتان

خانم شاملو: یک پسر را دیدم، نخیر توی آن گروهها نبودند از شاگردانم.

سؤال: منظورم، جالب بود آنهاشی که آگاهی بیشتر داشتند در زمان شما آنها چطور؟

خانم شاملو: خوب آنها تعدادشان خیلی کم بود و دورانشان خیلی کوتاه.

سؤال: یا فرض کنید آنوقت توی سازمان زنان بودند؟

سوال : یا فرض کنید آنوقت توی سازمان زنان بودند؟

خانم شاملو: نخیر، آنها را ندیدم ولی از همکاران دانشگاهی مثلًا با دو سه تاییشان صحبت کردم و همین نکته را بهشان گفتم می‌گویند خوب ولی اینقدر گرفتاریهای دیگر داریم، ولی لابد راست می‌گوئی، و یکی از چیزهایی که مرا خیلی می‌ترساند اینکه می‌گویند لابد راست می‌گوئی، یعنی متوجه به این گرایش نیستند، متوجه هستند که حقوقشان را از دست دادند ولی متوجه نیستند که حتی توی خانواده‌شان رابطه‌شان ...

سوال : یعنی فشار بعکس اینکه باعث رزیستانس resistance بشود موفق شده بودند؟

خانم شاملو: بله، بله، من این را می‌خواستم بگویم، من ته دلم خوب معلوم است که خوشبین هستم، منتهی خیلی دورتر، بطوریکه در یک آینده خیلی نزدیک، خیلی مشکل است، برای اینکه چیز ندارند exam (اگزام) جلوی چشم که ندارند جوانها .

سوال : این مبارزاتی که ما حالا یک قدر کاکل مو بیرون بگذارند یک ذره روسریشان را عقب بگذارند یا دو تا لای اضافه بزنند این نوع رزیستانس را شما در جنب این حرفی که زدید چه جوری می‌بینی؟

خانم شاملو: من فکر می‌کنم این خیلی خیلی بنظر من کوچک می‌آید و تقریباً ...

سوال : یعنی نبردهای کوچکی دارند می‌برند نبردهای بزرگی - .

خانم شاملو : نبردهای بزرگ جای دیگر است میدانید من فکر می‌کنم نبرد بزرگ قدرت است، توی هر خانواده یک رئیس گذاشته اند رئیشش مرد است و قدرت را کاملاً کنترل دارند می‌کنند و آن خیلی بعقیده من مهمتر است تا اینکه یکنفر توی خیابان بگویند که دیگر اذیتمان نمی‌کنند، من فکر می‌کنم، حتی آنجا دارند بازی می‌کنند با زنها .

سوال : راجع به آن چیز چی، اینکه اصولاً توی فرهنگ سنتی از ایران، آن قدیم حدائق با وصف قدرت مرد

در اجتماع، اقلأً توی خانواده یک مقداری زن سالاری بود، خوب این نظام، فکر می‌کنید تغییر کرده ؟

خانم شاملو : نه من فکر می‌کنم آنجا هم زنها بازنده شدند.